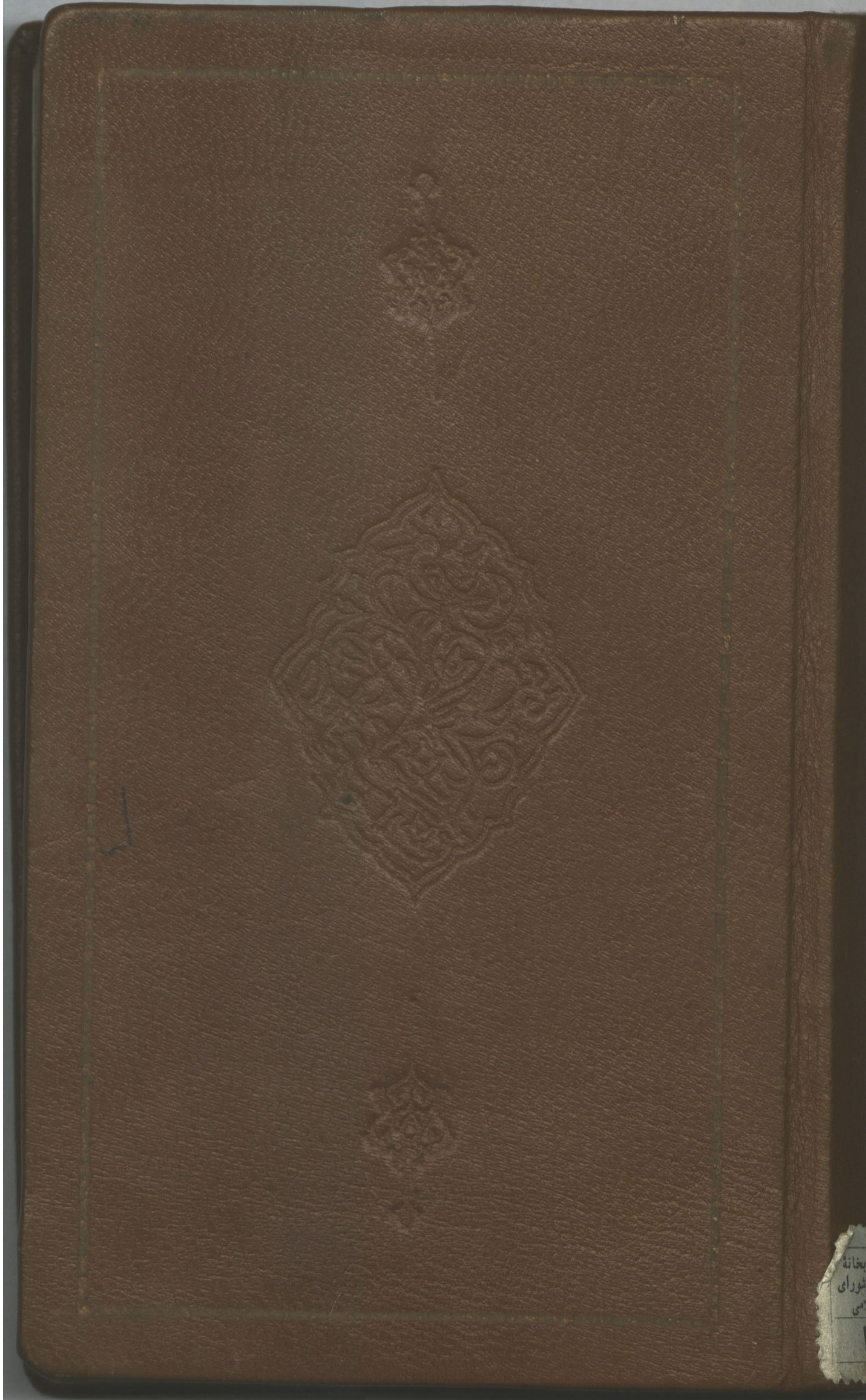




بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

از غصه عجب نیست [illegible]

روزگاری از فراق [illegible] ام

[illegible]

دردا که شبها به روز آورده ام

[illegible]

هر کس که [illegible]

[illegible]

طمه چی نکاش میکنند بنیاد چون پدرشه درنیا که حق خدمت ادا در این قالب که نه یک تهمت زنانو باشش بهر پاس روی جان چلا

سخره وزنه کاشی میکنند نیستش چه چندان ارزنده که مایه نشش برخط ازاده که نیروی شنیدنش های ازاتش مایه اینه امید ار جسم جلا

چون علت هوش ازاد اول کفیل پرورش از نفع روحش داد ماچه اوراق گل ازخوان دلان باد ما چون غنچه در چمن غوغه از دیانت صد ۲ دور رشک ما

زیره ای خوار افتش چرسیل زقه از القا بو جوش داد دامن گوهر کردیم از جهان سروقد بویم زبروغ قه لجه اب و دانه ما رشک ما

[illegible]

ای برون از خانمان آواره‌ها　سینه خواهم شرحه شرحه از فراق　نه سواران از کجا و اشتیاق　آه و اغوثاه [illegible] الوثاق　آه و اشوقاه [illegible] ذکر الفراق

در قفس از آشیان افتاده‌ها　تا کنم شرح [illegible] درد اشتیاق　نعل می‌ریزد در این وادی براق　خامه [illegible] واین سیاق　آه و اویلا [illegible] لا یطاق

[illegible]

[illegible]

همکس دیده دولت [illegible]　شب که همواره [illegible] رود　هر دو [illegible] کند　من غریب و [illegible] آشنا　من چو زاغ [illegible] آشیان گم کرده‌ام

مثل من آواره بی خانمان　هر کجا [illegible] رود　هر [illegible] جا کند　باد [illegible] سینه [illegible]　بلبلی [illegible] آشیان گم کرده‌ام

[illegible]

[illegible]

زخمی از جای دیگر دارد دلم گر به درد زخم او در کمان خویش آه گر مطلب قاتم [illegible] باز ای صد لطف به [illegible] لب ای فغان صید [illegible] غلتیده ام

ورنه [illegible] با فلک [illegible] آسمان اجابت خویش شد [illegible] باز سینه ها با صلا هر [illegible] شب دیم زاری [illegible] حسرت [illegible] ام

[illegible]

[illegible]

باکمالست [illegible] در نه کردم تو در [illegible] ای [illegible] ای [illegible] در دلها [illegible] شب ای [illegible] روز [illegible] آن [illegible]

[illegible] زلالی [illegible] جای صد زخم است [illegible] خواهشت با چشم تر خشکیده لب [illegible] زاری [illegible] یارب [illegible]

[illegible]

[illegible]

از غم ها کامی عهد است … طایرش … که در آشیان … روزی از نقد … چون … خط سرنوشت … از گرفتاری … میشنید

زارش از … در قفس … قسمت از کام جهان … رشته … از دفتر غم سرنوشت … مرغ دل در دانه …

[illegible]

[illegible]

رفت و آتش در گل و گلشن رفت و … برگها بر دست و پا آتش ریخته … رو بمرغان … کار ما بهتر است گر ز قفس ما … خار ما و هم ز قفس ما از بستان

در میان بلبلان شیون شاد … خارها در دامن آتش ریخته … گشت ها ز قفس ما باران … لیک جان فرد جان شما … گل رخان جان بخشا و بلبلان

[illegible]

دانم که فدای تو شوم وانگه که خوبم
صد جان بفدای سخنم ره شکستا

آن کو ضره پرسان کرخلاق ول بروا
عالم همه دین و دل ایمانه دو رستا

امشب چمن مجلسیان نور فشان
دلدار مگر بند نقابش ره وسیتا

نه هستم نه نیستم مست الستم
جام ادب شیشه طاقت اه شکستا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز اندوه

[illegible]

کمند عنبر این آتش داد
تا هوس مشک ختن داد

نکورویان غرورت را جستند
چه آینه را ز غیرت شکستند

[illegible]

چو نکو رویی لیلی بر مجنون عشق
به جفا ...

هما را که ... پیش سپارم
بجای این ... نگذارم

بگفت [illegible]

بگفتا [illegible]

بگفتا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زعم رشته بهانه در نشر
بیا تا طریق عشق بسپریم
وجود ما از فراق حسن رو بین

همه مجبور لیلیت مد همسر
بجز عشق از رها در عالم دیده بسم
تو و خیال به صرف گفتگو بیت

چه از

[illegible]

[illegible] ۱۲۴ [illegible]

[illegible]

[illegible] لاله رخان را [illegible] می‌بینیم
[illegible] می‌بینیم

[illegible] دار می‌بینیم
[illegible] می‌بینیم

[illegible] می‌بینیم
[illegible] می‌بینیم

[illegible] می‌بینیم
[illegible] می‌بینیم

[illegible] می‌بینیم
[illegible] می‌بینیم

چون

چون [illegible] می‌بینیم
[illegible] می‌بینیم

[illegible] می‌بینیم
[illegible] می‌بینیم

صاحب [illegible] می‌بینیم
بلکه از کردگار می‌بینیم

حکم از اول [illegible] می‌بینیم
نعمة الله نشسته بر کنار
همه را بر کنار می‌بینیم

[illegible] می‌بینیم
[illegible] در تمام

[illegible] می‌بینیم
[illegible] ربیع الاول [illegible]

[illegible] می‌بینیم
[illegible] ۱۲۴۶

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان که حضرت صاحب علیهم الهی رحمه الله ... که اول فرموده که ... محمد را
بخوان که ... وجه ... و در دوم فرموده که ... را بخوان ... ذال
و ... علیهم السلام ... شده اگر در اول
... نموده اند و ... صادق ... علیهم ... اولا ... وجه
... صاحب الزمان ... علیه ... اند ... اخبار ائمه
... فصل ... فرموده اند ... ولیعهد
... نقل شده ... در جواب ... فرموده اند
... که ... بشود ... که ... که
... وجه ... ولیعهدان
... که ... اند ... فصل
و در ... جهد ... اول ... اول ... جهد
... که در ... هم ... دارد
و ... اول ... اول ... اول
... در ... که ... بود
در اول ... و ... دارد

سده کاول توحید دوم محمد مالک اجاره ۲ نمار زمارت معصوم
و نماز و تیز ده نمار زداکشی زیب امام حسین ده نمار چهار و معصوم ارده
و وجود ده اند که هوا رکار صدر و عاشیات سده حلوهگا که مای برشت
محمد و محمد آل و سال معصومین سه بهر قبور دعای الهم صلی علی محمد
وی امور ده کرم مرسل اکسد آل حمد و الهوار لوحه دعا سبحانک در
رکعه اول توحید مارح حار ح ما اصار گرمه نوشته داحرا
اصعا دالد د بوالد موکور سد مفصول جوابد بعد اصل را
ترک و مفصول نخل کود ترک دلایل عمل و عمل کود اید لو و
محل کل حل صلوف بود ری عکس مر ما ملو فصل علی فی الرکعه
عام فصل عام ۱۱۱۱

قال امیر المومنین علی ابن ابی طالب الحومبطی لسانه

کتبه محمود ...

عیب بعرصه شهود نمی نمود و نور ولایتش اگر دلیل کنی شکستگان لجه جهالت
نمی شد تا ابد در ساحل نجات انتری ازشان نمی نمود شعر سر ولایت
سته سر برولایت امیر کل امیر که باز گشته بفرمانش آفتاب منیر
سپهر منشتی که برایوان طارم فلک است حدیث حسن خلقش بر زبان خامه تیر
ابوالحسن اسدالله علی عالی قدر که دین مصطفوی را جناب او ست نصیر
در صلوات نامحدود و تسلیمات غیر معدود نثار روان پاک وگوهر تابناک
آن سالار اهل یقین و صدر گزین محفل امامان دین و اولاد اطهار و آل ابرار
او علیهم سلام الله الملک المعین باد اما بعد تابش آفتاب جهانتاب
این مدعا بر ساحت خاطر خواطر واذهان اولی الابصار اظهر من الشمس است
که بهترین اعمال حسنه و نیکوترین افعال مستحسنه بعد از معرفت محامد جناب کبریا
و نشر روایح نعوت سید رسل انبیا ذکر فضایل و مناقب سرور اتقیا و پیشوای
اصفیا است و دوازده امام هدی علیهم الصلوات والتحیات و درین باب
روایات بسیار و احادیث بیشمار از طرق موالف و مخالف مروی و
ماثور و برین مدعا اخبار فزون از حد و عد و آثار بیرون از حیطه عدد در
کتب شیعه و سنی منقول و مذکور است و از آن جمله در کتاب اربعین از
خوارزمی منقول است که خورشید انور سپهر فتوت و آفتاب درخشان فلک

رسالت صلی الله علیه و آله بزبان معجز بیان فرمود که خدای تبارک و تعالی قرار داد برای
برادرم علی بن ابی طالب آنقدر فضایل که از بسیاری بشمار در نمی آید پس هر که ذکر
کند یکی فضیلت از فضایل آنحضرت را و معترف باشد بیامرزد خدای جل شانه
گناهان گذشته و آینده او را اگر چه روز قیامت با گناهان جن و انس محشور آید
و هر که بنویسد یکی فضیلت از فضایل او را هنوز نوشته ملایکه طلب آمرزش کنند برای او
تا از آن کتابت اثری باقی باشد و کسی که گوش کند فضیلتی از فضایل او را
بیامرزد داینه گناهانی را که از گوش بکسب کرده است و هر که نظر کند بکتابتی
و نوشته از فضایل او بیامرزد خدای گناهانی را که از نظر کسب کرده است
و ایضا از ناصر بن ابی المکارم مطرزی خوارزمی منقولست که ابن عباس گفت
که سید خلایق و مخبر صادق پیغمبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که اگر درختان قلمها و دریا مداد و جن حساب کنندگان و آدمیان
نویسندگان باشند هر آینه احصا نتوانند کرد فضایل علی بن ابی طالب را
و چون این قاصر خاسر ابن میر اسمعیل حسینی محمد باقر میخواست که از این اجر جمیل
و ثواب جزیل بی بهره نبوده در زمره آن جمع موصوف در آید و ابواب این فوز
عظیم بر روی امید گشاید لهذا این دو حدیث را از کتب اهل خلاف که بر خلاف
مدعای ایشان دو گواهیست عادل و دو برهانیست بیّن آیان و کامل مسلک

کل

هو

قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم
لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا
اصلاح نفس خود باخراج آرزوها و هوسها و محبت
و قناعت بمعاش ضروری بدون تعب و مشقت تحصیل
زیادتیها و زیاده سریها و صرف عمر در تحصیل سعادات
اخروی بعبادت و صلاح و ذکر و یاد دایم اللذات
بهترین سعادات دارین و کمال نشأتین است
مرد عاقل عاقبت بین را است اگر بمقتضای عقل عمل کند
نه بمقتضای هوا و هوس نفس اماره و الله هو الموفق
مرد آخوند مبارک سره الست و کتبه العبد
اسمعیل الحسینی الخاتون آبادی

بسم الله الرحمن الرحیم

لآلی گرانبهای الفاظ و معانی و جواهر ثمینهٔ مضامین و مبانی را نور و بها و آب و رنگ
و ضیا بعد از حمد و سپاس خداوند یکتائی که در لجهٔ ژرف حکمت بالغه اش نفوس
غواصان لجج غامرهٔ حقایق معرفت غریق و دم در دیده و از قلل شامخهٔ قدرت
کاملهٔ اش قدم همت بلند فکرتهای اوج دقایق شناخت کوتاه و کشیده است

بلندی بخشش هر همت بلندی — به پستی افکن هر خود پسندی
پدید آرندهٔ هر انسی و جانی — اثرهای زمینی و آسمانی
تعالی الله زهی قیوم دانا — توانائی ده هر نا توانا

و پس از نعت رسول معجز نمائی که لعل و یاقوت از غیرت تسبیح سنگ [illegible]
در دست مبارکش تا قیامت سرخ رو و خجل و طلای مهر از بیم شق قرص
ماه با انگشت همایونش در صفرهٔ وجل است

شرف گوهر بنی آدم — و زشرف سرور همه عالم
احمد مرسل آن خلاصهٔ کون — مغفرت خواه عام و خاصهٔ کون
همه هستند طفیل و او مقصود — او محمد رسالتش محمود

از ذکر منقبت لؤلؤ لالای صدف
امامت و ولایت و گوهر یکتای عقد فتوت و وصایت است
که نقد مهر مهرش اگر سرمایهٔ بازرگان وجود خواهی بود باید سود اختیار نمود از مکمن

بنی

آنچه از تفضلات بی منتهای الهی بر وفق خواهش ارزان نواب حیدر شد که
حدیث اول در تفسیر ثعلبی مذکور است که از سفیان بن عیینه پرسیدند که
قول پروردگار سأل سائل بعذاب واقع در شأن کی نازل شده گفت
بحقیقی که سؤال کردی مرا از مسئله که سؤال نکرده بود مرا از آن مسئله کسی پیش از تو و گفت روایت
شده است که آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم بود ندا کرد مردم را پس جمعیت
کردند و گرفت دست علی علیه السلم را و فرمود که هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست
پس شایع شد این خبر در همه شهرها تا رسید بحارث بن نعمان فهری پس سوار شد بر
شتر خود و شتافت بجانب رسول خدا صلی الله علیه و آله تا وارد ابطح شد پس فرود
آمد از شتر و شتر را خوابانید و پای آنرا ببست و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
در حالی که آنحضرت با جمعی از بزرگان اصحاب نشسته بودند پس گفت یا محمد امر
کردی ما را از جانب پروردگار که شهادت دهیم که نیست خدائی مگر الله و اینکه
تو پیغمبر خدائی قبول کردیم پس قبول کردیم از تو و امر کردی ما را که در پنج وقت نماز
بگذاریم پس قبول کردیم از تو و امر کردی که یکماه روزه بداریم پس قبول کردیم از تو و
امر کردی ما را که حج خانه خدا کنیم پس قبول کردیم از تو پس راضی باینها نشدی
تا بلند کردی دو بازوی پسر عم خود را و زیادتی دادی او را بر ما و گفتی هر کس من
مولای اویم پس علی مولای اوست آیا این سخنیست که از پیش خود گفتی یا از

جانب خداست پس آنحضرت فرمود که قسم بذات آنکسی که نیست خدائی مگر او که این از
خداست جل جلاله پس حارث بن نعمان بازگردید بجانب شتر خود و میگفت
خداوندا اگر آنچه محمد میگوید حق است پس بباران بر ما سنگی از آسمان
یا بیاور ما را عذابی درد رساننده پس نرسید بشتر خود تا آنکه انداخت خدای جل جلاله
بر او سنگی را پس بر فرق سر او خورد و بیرون رفت از مقعد او و کشت او را
و نازل ساخت خدای تبارک و تعالی این آیه را که سأل سائل بعذاب واقع للکافرین
لیس له دافع یعنی سؤال کرد سؤال کننده عذابی را که واقع است برای کافران
و نیست برای آن دفع کننده

حدیث دویم

در کتاب مناقب ابی الحسن بن المغازلی از انس بن مالک روایت کرده
که چنین روز مباهله در رسید طرح برادری انداخت رسول خدا صلی الله علیه و آله میان
مهاجرین و انصار و علی علیه الصلوة و السلام ایستاده بود و آنحضرت میدید او را
و میدانست جای او را و برادری ننداخت میان او و احدی پس روانه شد
علی علیه السلام با دیده گریان پس رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب کرد آنجناب را
و فرمود که چه شد ابو الحسن گفتند که رفت با دیده گریان پس فرمود که
برو ای بلال و بیاور علی را نزد من پس رفت بلال بسوی علی بن ابی طالب
علیه السلام و حال آنکه آنجناب داخل خانه خود شده بود و فاطمه علیها السلام با او

گفته بود

گفته بود که چه چیز تو را بگریه در آورده است که خدای تعالی هرگز بگریاند چشمهای تو را
و آنجناب فرموده بود که ای فاطمه طرح برادری انداخت رسول خدا صلی الله علیه و آله
میان مهاجرین و انصار و من ایستاده بودم میدید مرا و میدانست جای مرا و برادری
واقع نساخت میان من و کسی پس فاطمه علیها الصلوة و السلام گفت که خدای تعالی اندوهگین
نکند تو را شاید که آنحضرت ذخیره کرده باشد تو را برای برادری خود در این
حال رسید بلال و گفت یا علی اجابت کن امر پیغمبر را صلی الله علیه و آله
و بیا نزد او پس آمد علی علیه السلام بخدمت آنحضرت که چه چیز تو را بگریه در آورده
یا ابا الحسن آنجناب گفت یا رسول الله برادری انداختی میان مهاجرین و انصار
و من ایستاده بودم میدیدی مرا و میدانستی جای مرا و برادری ننداختی میان من و کسی
پس آنحضرت فرمود که ذخیره کردم تو را برای خودم آیا خوشحالی نمیکند تو را
که برادر پیغمبر خود باشی آنجناب گفت بلی یا رسول الله و کجاست از برای
من این مرتبه پس آنحضرت صلی الله علیه و آله گرفت دست علی علیه السلام را
و بالا برد بر منبر و گفت خداوندا بتحقیق که این از من است و من از او هم
آگاه باشید بتحقیق که این از من بمنزله هارون است از موسی آگاه باشید که هر
کس من مولای اویم پس این علی مولای او هست گفت انس که بازگردید علی
علیه السلام خوشحال و از عقب او روان شد عمر بن الخطاب و گفت به به از برای تو یا

كان امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلم
رجلا متوسط القامة في غاية الاعتدال
اسود العينين رحب الجبهة طليق الوجه
كالقمر ليلة البدر لونه كالورد الاحمر
كثير اللحية طويل العنق بياضه كانما
صيغ من فضة عريض الكتفين قوي
العضدين خشن الكفين من كثرة الجهاد بذي
الفقار عريض الصدر مكتوب على عضده الايمن
وتمت كلمت ربك صدقا وعدلا

ای ابو الحسن صبح کردی مولای من و مولای هر مسلمانی تم الحدیث والحمد لله اولا و آخرا

حسب الامر و خواهش جناب فضایل مآب مفاخر انتساب مظهر
کمالات صوری و معنوی مورد فیوضات مواهبی و مکتسبی صاحب این سفینه
و جامع این مجموعه حاجی محمد بیک بلغه الله الی غایة ما یتمناه فی
الدارین بتاریخ جمعه نهم شهر جمادی الثانیه سنه ۱۱۲۵
تسوید صفحات بیاض نمود ملتمس از ناظران ما بین نفائس الست
که بچشم مناظره دران ننگرند و از عین اغماض دیده اصلاح بران
افکنند که الوجود خطا لا تتبعه ذات انسان فی غلط
و نسیان هر که بعد گیبوت آدم است الا من عصمه الله تعالی

یکی دردی کشی آلوده دامن	شبی آمد بخوابم بعد مردن
چه چشم یار مخمور و سیه مست	همان جام صراحی داشت در دست
بدو گفتم که ای کشتی تباهی	چو من غرق محیط روسیاهی
چه کردی با نکیر و منکر آخر	واز آن پس چه آمد بر سر آخر
بگفتم جرمی و ساغر ندانم	بغیر از ساقی کوثر ندانم
چو جام ساقی کوثر شنیدند	بخاک افتاده دست از من کشیدند
عمود آتشین از کف نهادند	در فردوس بر رویم گشادند
چو گل خندان بروی من شکفتند	بصد الفت و دائم کرده گفتند
تو با این ساقی صاحب کرامت	برو می نوش تا روز قیامت

[illegible]

التجرد رغبة العود الى الوطن الاصلى [illegible]

الاتصال بعالم العلوى [illegible]

حب الوطن من الایمان [illegible]

المطمئنة ارجعی الى ربك راضية مرضية [illegible]

[illegible] صلى الله عليه [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله شعر

قال امام الثقلين وسيد الوصيين علي بن ابي طالب عليه السلام

لنعم اليوم يوم السبت حقا لصيد ان اردت بلا امتراء

وفي الاحد البناء لان فيه تبدى الله في خلق السماء

وفي الاثنين ان سافرت فيه ستظفر بالنجاح وبالثراء

ومن يرد الحجامة فالثلثاء ففي ساعاتها هرق الدماء

وان شرب امرؤ يوما دواء فنعم اليوم يوم الاربعاء

وفي يوم الخميس قضاء حاج ففيه الله يأذن بالدعاء

وفي الجمعات تزويج وعرس ولذات الرجال مع النساء

وهذا العلم لا يعلمه الا نبي او وصي الانبياء

ومنه

صلوات الله الملك الجبار عليه اذا تغيرت نية السلطان شمه من

فسد الزمان وقال عليه السلام ومن كلامه عليه السلم

العبد فخير من كثير العمل من ضحك في الدنيا كثيرا

اخسفاء الشديد اليدين من المروة اخوك من واساك في شدة

بكى كثيرا في الاخرة وقال النبي صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلم يا علي

انت وشيعتك الناجي انت وشيعتك الفائزون

انت وشيعتك المفلحون

عطاء الله ابن ملك عطائيك اخي الصفي

[illegible]

چونکه شد خورشید و ما را کرد داغ
چاره نبود بر مقامش از چراغ

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب
بوی گل را از که جوییم از گلاب

چونکه شد از پیش دیده وصل یار
نایبی باید ازو مان یادگار

[illegible]

وكان من دعائه عليه السلام على قضاء الدين

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد واله وهب لي العافية من
دين تخلق به وجهي ويحار فيه ذهني ويتشعب
له فكري ويطول بممارسته شغلي واعوذ بك
يا رب من هم الدين وفكره وشغل الدين وسهره
فصل على محمد واله واعذني منه واستجير بك
يا رب من ذلته في الحيوة ومن تبعته بعد الوفاة
فصل على محمد واله واجرني منه بوسع فاضل
او كفاف واصل اللهم صل على محمد واله
واحجبني عن السرف والازدياد وقومني بالبذل
والاقتصاد وعلمني حسن التقدير واقبضني
بلطفك عن التبذير واجر من اسباب الحلال

ارزاقي ووجه في ابواب البر انفاقي وازو عني
من المال ما يحدث لي مخيلة او تاديا الى بغي او ما
اتعقب منه طغيانا اللهم حبب الي صحبة
الفقراء واعني على صحبتهم بحسن الصبر وما
زويت عني من متاع الدنيا الفانية فاذخره
لي في خزائنك الباقية واجعل ما خولتني
من حطامها وعجلت لي من متاعها بلغة الى
جوارك ووصلة الى قربك وذريعة الى
جنتك انك ذو الفضل العظيم وانت الجواد
الكريم

كتبه الفقير الحقير الجاني ابن المرحوم محمد معصوم محمد
مهدي الجوهري

شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی روایت کرده از ابان بن ... حضرت امام زین العابدین
که آنحضرت فرمود هیچ باک ندارم هرگاه این کلمات خوانم باشم اگر جن و انس بعداوت من برخیزند
و آن کلمات اینست

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله وبالله ومن الله والى الله وفي سبيل الله وعلى ملة
رسول الله اللهم اليك اسلمت نفسي واليك وجهت وجهي
واليك الجات ظهري واليك فوضت امري فاحفظني بحفظ الايمان
من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي
ومن تحتي وادفع عني بحولك وقوتك فانه لا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على خير خلقه محمد
وآله اجمعين

عن ابی عبد الله علیه السلام

قال الغضب مفتاح كل شر

جهت دفع شر ... ... این ...

اعتصمت بك يا رب من شر ما اجد في نفسي فاعصمني من ذلك

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبة امير المؤمنين عليه السلام

فان الغاية امامكم وان وراءكم الساعة تحدوكم تخففوا تلحقوا فانما ينتظر باولكم آخركم

هذا الكلام لو وزن بعد كلام الله سبحانه وبعد كلام النبي صلى الله عليه وآله بكل كلام لمال راجحا وبرز عليه سابقا فاما قوله عليه السلم تخففوا تلحقوا فما سمع كلام اقل منه مسموعا ولا اكثر محصولا وما ابعد غورها من كلمة وانقع نطفتها من حكمة ...

...

ای محتسب ز گردن مینا شیشه را
ساقی بمرگ توبه که بردار شیشه را
تمکین شیخ وعده خلافی عبید کرد
در تنفظ رویده ... شیشه را

الا يا ايها الملك التوداء عرّج
على الغريين من تلك المغاني

ونعليك اخلعن وابجد جثوا
اذا لاحت لديك القبتان

فتحتهما لعمرك نار موسى
ونور محمد متقاربان

فقدهم ما استطعت وقل سلام
عليكم يا بلاد الطيبين الزكي

[illegible]

ثم الثنا ما ب... مع الامين العابدين

الثامن موسى بن جعفر
وعلى محمد بن علي الجواد
عليهما السلام

بسم الله العلي الاعلى

قال العلامة الزمخشري في كتابه ربيع الابرار صدع المامون
بطرسوس فلم ينفعه علاج فبعث اليه قيصر بقلنسوة ان يضعها
على راسه فخاف ان يكون مسمومة فوضعها على راس حاملها
فلم يضره ثم وضعها على راس مصدوع فزال صداعه ثم وضعها
على راسه فبرا فتعجب من ذلك وامر بفتقها فاذا فيها
بسم الله الرحمن الرحيم كم من نعمة لله في
عرق ساكن حم عسق لا يصدعون عنها ولا ينزفون
من كلام الرحمن خمدت النيران ولا حول ولا قوة
الا بالله وجال نفع الدواء فيك كما يجول ماء الربيع في الغصن

كان لعلي بن الحسين عليهما السلام والتحية
جليس مات له ابن فجزع عليه فعزاه ووعظه فقال يا ابن رسول
الله ان ابني كان من المسرفين على نفسه فقال عليه السلام لا تجزع
ان من وراء ابنك ثلاث خلال اما اولهن فشهادة ان لا اله الا
الله والثانية شفاعة جدي صلوات الله عليه والثالثة رحمة الله

التي وسعت كل شيء فاين يخرج ابنك من واحدة من هذه الخلال

من كلام اسفنديار شكر النعمة اكبر من النعمة اذ

النعمة تفنى والشكر يبقى ٥ عن ابن عباس قبر ادم على نبينا و

عليه السلم بمسجد الخيف قال عطا بلغني ان قبره تحت المنارة التي وسط مسجد الخيف

حرز وجدته بخط الشيخ الاجل البهائي تغمده الله بغفرانه واسكنه اعلى غرف جنانه

ياهو يا من هو هو يا من ليس هو الا هو صل على محمد وال محمد

واجعل كتابي هذا من كل هم وغم والم وخوف فرجا

ومخرجا يا ارحم الراحمين محمد علي فاطمة الحسن الحسين

علي محمد جعفر موسى علي محمد علي الحسن محمد صلوات

الله عليهم اجمعين

فلان لا يعرف الهر من البر الهر الشر والعدو والبر الخير والصديق

مما جرى على خاطره

ايها اللبيب المحقق العالم والنحرير المدقق الحازم العاقل العامل

الكامل والزكي النبيه الفاضل الفارق بين الحق والباطل العليم

بما يجس في خاطري الفاتر الخبير بما خطر في خلدي القاصر اخبرني

عن اسم شريف مجيد اوله نصف ثانيه وثانيه خمس سادسه

وثالثه ضعف سادسه على خمسة مراتب وان كان ثالثه اوله

حرف التقليل لكن وقع في نهاية التكثير ومع هذا عدده موافقا

لاربعماية وثمانين ورابعه اول اسم الذات وخامسه اشارة الى

الكليات وسادسه ناظرة الى المقولات وسابعه لاميحة

لميقات موسى كليم الله وسابعه خمس ثالثه وسادسه ربع

سابعه وخامسه نصف سادسه ورابعه عين اوله وثالثه

ضعفا جبل محيط بالارض مشهور وثانيه ضعف اوله واوله

مبدء الاشياء واوضح من ذلك ان ركب اوله مع ثانيه يكون نصف ثاني الاول

وان جمع اوله مع اخره ونقص منه اربعة يصير مساويا العدد

الاول وثانيه باضافة رابعه وخامسه مطابق لعدد ابواب

النعيم واذا اخذ ثانيه وسادسه يظهر عدد الائمة ع

وان ضممت اوله وثانيه ورابعه وسادسه يصير مساويا العدد

المعصومين عليهم التحية من الله والصلوة والسلام الوافي واذا الف

ثالثه مع سادسه يحصل اسم مصر من الامصار ومصحف مقلوب

يكون الانسان دائما محتاجا اليه وسادسه جذر الجبل العظيم
واعجب منه ان يكون ثالثه مائة امثال ثانيه وثانيه ازيد
من ثلاثة امثال ثالثه ان نظم رابعه مع خامسه يكون ما
في القلب العاشق المهجور المحزون المغموم واذا زيد عليه
تسعة يحصل اسم ذات الله تعالى عز شانه ورسوله ووصيه
عليهما السلام وان اضيف عليه اربعمائة وثمان وتسعون
يحصل لقبه على نبينا وعليه السلام واذا نقص عن مجموعه
اربع واربعون يبقى منه طود منيف واذا حط منه ثلاث
وخمسون يحصل اسم سورة شريفة من سور الفرقان الكريم
التي تكون احوال المسمى فيها واظهر من ذلك انه سباعي
الحروف رباعي الآحاد ثنائي العشرات واحدي
المئات وحرف الاول منها واحد وهو عشر آخر الحروف
ومع هذا عدد ملفوظيه مساو لمائة واحدى عشرة ولي
مع آخره تالي ميقات الكليم وان ارتفع الوسط من البين
ظهر قران القمر مع السعدين ولكثر حروفه اشارات

للبروج وثانيه معادل لاوله ورابعه ومع هذا يكون
ثلث ثاني الاول وثالثه اول اسم واحد من الائمة وهو ثامنهم و
مقلوب رابعه اشارة الى النهي المنهي عن قوله وان كان خامسه
اول حرف التنبيه لكن ايهام على عدد اصحاب العباء عليهم من الله الثناء وعلى
مبغضيهم العفاء وان زيد على سادسه وسابعه ثلاثة حصل اسم
من اسماء النبي الذي ذكره الله تعالى في كتابه العزيز المجيد لا ياتيه
الباطل من بين يديه ومن خلفه تنزيل من حكيم حميد واذا
رتب اوله مع ثانيه ورابعه مع سابعه يحصل اسم العمود واذا
ركب سادسه وسابعه لجة عظيمة وقلبه يكون مفرجا
لقلب المحزون في النون مكنون وبالقاف مخزون هذا ما تيسر لي في هذا
المقام والله هو اعلم بالمطلوب والمرام ه نصيحة وتاديب
مما ينسب الى امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه الصلوة و[illegible]
انما زهد الفتى قصر الامل لا باكل المر ولبس الاسل
خذ بامر الله واترك ما نهى والبس الخز وكل لحم الحمل

اسناد دعای حجب

شرح این دعا در مهج الدعوات مذکور است و آن بسیار است و از آنجمله
اینست که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که اگر کسی بخواند چهل شب از شبهای
جمعه البته می آمرزد خدای تعالی برای آنکس هر گناهی را که میان او و میان
خدای عز و جل است و اگر کسی زنا کرده باشد با مادر خود بدین طریق که گذشت
مداومت این دعا نماید البته می آمرزد خدای تعالی از برای او این گناه را قسم بآنکسی
که فرستاده مرا بحق بر بندگان که نمیخوانند این دعا را صاحب غمی مگر آنکه دور کرده اند
خدای کریم از او آن غم را قسم بآنکسی که فرستاده مرا بحق به پیغامبری که نمیخواند این
دعا را کسی نزد پادشاه ظالمی پیش از آنکه داخل شود بر آن پادشاه و چشم آن پادشاه بر او
افتد مگر آنکه بگرداند خدای عز و جل آن پادشاه را بر آنکس مهربان و اطاعت کننده
و انشا الله منقولست که سلمان فارسی بحضرت پیغامبر صلعم عرض کرد که آیا رخصت میدهی
که من تعلیم نمایم این دعا را بمردمان حضرت فرمودند که نه ای ابا عبد الله زیرا که ترک
خواهند کرد نماز را و مرتکب فواحش و گناهان خواهند شد و نخواهد آمرزید حق تعالی
ایشانرا و اهل بیت و همسایگان ایشانرا و آنکسانی را که در مسجد ایشانند و اهل شهر ایشانرا
هرگاه بخوانند این دعا را گفته است صاحب مهج الدعوات که این دعا را چیزیست که من ملهم

شدم بخواندن آن از برای طلب سلامتی در روز سه شنبه نزد سختی بلا
پس فیروزی یافتم باجابت دعا و رسیدن باسایش و کفایت شدم از شر حاسدان
و رسیدن بمراد ان شاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم إني أسألك يا من احتجب بشعاع
نوره عن نواظر خلقه ۞ يا من تسربل بالجلال والكبرياء والعظمة
واشتهر بالتجبر في قدسه ۞ يا من تعالى بالجلال والكبرياء
في تفرد مجده ۞ يا من انقادت له الأمور بأزمتها طوعا
لأمره ۞ يا من قامت السموات والأرضون مجيبات لدعوته ۞
يا من زين السماء بالنجوم الطالعة وجعلها هادية لخلقه
يا من أنار القمر المنير في سواد الليل المظلم بلطفه ۞ يا من أنار
الشمس المنيرة وجعلها معاشا لخلقه ۞ وجعلهما مفرقا
بين الليل والنهار بعظمته ۞ يا من استوجب الشكر بنشر
سحائب نعمه ۞ أسألك بمعاقد العز من عرشك ۞ ومنتهى
الرحمة من كتابك ۞ وبكل اسم هو لك سميت به نفسك
أو استأثرت به في علم الغيب عندك ۞ وبكل اسم هو لك

أنزلته في كتابك أو اثبتّه في قلوب الصّافّين الحافين
حول عرشك فتراجعت القلوب الى الصّدو وعز البيان
باخلاص الوحدانية وتحقيق الفردانية مقرّة بالعبودية
وانك انت الله انت الله انت الله لا اله الا انت واسألك
بالاسماء التي تجلّيت بها للكليم على الجبل العظيم فلمّا بدا
شعاع نور الحجب من بهاء نور العظمة خرّت الجبال
متدكدكة لعظمتك وجلالك وهيبتك وخوفا من سطوتك
راهبة منك فلا اله الا انت فلا اله الا انت فلا اله الا انت
واسألك بالاسم الذي فتقت به رتق عظيم جفون عيون
الناظرين الذي به تدبير حكمتك وشواهد حجج انبيائك
يعرفونك بفطن القلوب وانت في غوامض مسرّات سريرات
الغيوب اسألك بعزّة ذلك الاسم ان تصلّي على محمّد وال محمّد وان تصرف
عنّي واهل حزانتي وجميع المؤمنين والمؤمنات جميع الآفات والعاهات
والاعراض والامراض والخطايا والذنوب والشكّ والشرك والكفر والشقاق
والنفاق والضلالة والجهل والمقت والغضب والعسر والضيق وفساد الضمير وحلول

النقمة وشماتة الاعداء وغلبة الرجال انك سميع الدعاء لطيف
لما تشاء **دعاء علي ع** ليلة المبيت على فراش النبي صلّى الله عليه وآله
اصبحت اللهم معتصما بذمامك الذي لا يطاول ولا يحاول
من شرّ كلّ غاشم وطارق من سائر من خلقت وما خلقت
من خلقك الصامت والناطق في جنّة من كلّ مخوف
بلباس سابغة ولاء اهل بيت نبيّك محمّد صلواتك
عليه وعليهم السلام محتجبا من كلّ قاصد لي الى
اذيّة بجدار حصين الاخلاص في الاعتراف بحقّهم والتمسّك
بحبلهم موقنا بانّ الحقّ لهم ومعهم وفيهم وبهم أوالي
من والوا واعادي من عادوا واجانب من جانبوا واحارب
من حاربوا فصلّ على محمّد وال محمّد واعذني اللهم بهم
من شرّ كلّ ما اتّقيه يا عظيم حجزت الاعادي عنّي ببديع السموات
والارض وجعلنا من بين ايديهم سدّا ومن خلفهم سدّا
فاغشيناهم فهم لا يبصرون فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم
ولا حول ولا قوّة الا بالله العلي العظيم **اسناد دعاى امام حسن**

وامام حسین علیهما السلام روایت شده از ابی بصیر و محمد بن
مسلم که این هر دو گفته اند که حدیث کرد بما امام جعفر صادق
علیهم السلام از پدر خود از پدران خود از حضرت علی بن ابی طالب ع
گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله تعویذ فرمود امام حسن و امام حسین
علیهما السلام باین عوذه و امر فرمود باین تعویذ اصحاب خود را
بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ نفسی ودینی واهلی ومالی وولدی و
خواتیم عملی وما رزقنی ربی وخولنی بعزة الله وعظمة الله و
جبروت الله وسلطان الله ورحمة الله ورأفة الله وغفران الله
وقوة الله وقدرة الله وبآلاء الله وبصنیع الله وبأرکان الله وبجمع
الله عز وجل وبرسول الله صلی الله علیه وآله وقدرة الله علی ما یشاء
من شر السامة والهامة ومن شر الجن والانس ومن شر ما دب فی الارض
ومن شر ما یخرج منها ومن شر ما ینزل من السماء وما یعرج فیها ومن
شر کل دابة ربی آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم وهو علی کل
شیء قدیر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا
محمد وآله اجمعین

مرویست که در هر سالی هزار بلا از آسمان نازل میشود نهصد و نود و نه
در ماه صفر نازل میشود و باقی در ماههای دیگر حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که این دعا را بخواند خاصه در ماه
صفر خدای تعالی او را ایمن دارد بفضل وکرم خود از بلاها بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم یا شدید القوی ویا شدید المحال یا
عزیز یا عزیز ذلت لعزتک جمیع خلقک فاکفنی شر جمیع خلقک
یا محسن یا مجمل یا منعم یا مفضل یا مکرم یا لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم و
کذلک ننجی المؤمنین اللهم انی اعوذ بک من شر هذا
الزمان ونستعین بک من شرور الزمان ونعوذ بجلال
وجهک وجمال قدسک ان تجیرنی من شر هذه السنة وقنی
شر ما قضیت فیها واکرمنی فی شهر الصفر یا کرم الظفر
واختمه بالسعادة والسلامة لی ولاولیائی ولجمیع امة
محمد صلی الله علیه وآله وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین
وایضا هر روز یکنوبت در ماه صفر بخواند اللهم انی

اعوذ بك من شرور هذا الشهر ومن كل شدة وبلية

التي قد قدرت فيه یا دهر یا دیهور یا دیهار یا ازل یا ابد

یا کاین یا کینون یا کینان یا مبدئ یا معید انت تفعل

ما ترید اللهم احرس بعینك نفسي واهلي ومالي وولدي

واخواني وديني ودنیای التي ابتلیتني بصحبتها بحرمة الاخيار

والابرار برحمتك یا ارحم الراحمین که در چهار شنبه آخر ماه

صفر خوانده می‌شود سورة الم نشرح و سورة اذا جاء نصر الله و سورة

قل هو الله احد بسم الله الرحمن الرحیم و این دعا است

اللهم اصرف عني شر هذا الیوم واعصمني من

شؤماته واجعله علي رحمة وبركة واجنبني عما اخاف

من نحوساته وكرباته بفضلك یا دافع الشرور

یا مالك یوم النشور برحمتك یا ارحم الراحمین

کتبت هذه الاوراق تذکرة للاخ الاعز المؤید الامجد المسمی محمد خصه الله تعالی بمزید التوفیق

واذاقه من رحیق التحقیق واعانه الله فیما یحب ویرضی ورزقه خیر الاخرة والاولی العبد الفقیر

المحتاج الی رحمة ربه الغني المغني بهاء الدين محمد حسین علی عبد الله الشریف عفی عنهم

خط محمد الاخ ... الشریف ...

بسم الله الرحمن الرحیم

روی محمد بن یعقوب ره عن عبد الله بن جندب عن ابیه عن ابی عبد الله

قال قال اللهم اجعلني اخشاك كاني اراك واسعدني بتقواك ولا

تشقني بنشطي لمعاصيك وخر لي في قضائك وبارك لي

في قدرك حتى لا احب تاخير ما عجلت ولا تعجيل ما اخرت و

اجعل غناي في نفسي ومتعني بسمعي وبصري واجعلهما الوارثين

مني وانصرني على من ظلمني و ارني فيه قدرتك يا رب واقر

بذلك عيني

روی محمد بن یعقوب بسنده عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله علیه السلام

قال جاء رجل الی ابی ذر فقال یا ابا ذر ما لنا نکره الموت فقال لانکم عمرتم الدنیا

واخربتم الآخرة فتکرهون ان تنقلوا من عمران الی خراب فقال له فکیف تری

قدومنا على الله فقال اما المحسن منکم فکالغائب یقدم على اهله واما المسیء فکالآبق یرد

على مولاه قال فكيف ترى حالنا عند الله قال اعرضوا اعمالکم على الكتاب ان الله

یقول ان الابرار لفي نعیم وان الفجار لفي جحیم قال فقال الرجل فاین رحمة الله

قال رحمة الله قریب من المحسنین قال ابو عبد الله وکتب رجل الی ابی ذر

رضی الله عنه اطرفني بشيء من العلم فکتب الیه ان العلم کثیر ولکن ان قدرت ان لا تسیء

المتن

[illegible]

از ان جناب [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
يا الله صمدي من عندك مددي
وعليك معتمدي بحق إياك نعبد
وإياك نستعين ناد عليا مظهر العجائب
تجده عونا لك في النوائب إلى الله
حاجتي وعليه معولي كلما أمرت ورميت
تقضى في ذلك الله ويدك الله لي أو
كل هم وغم سينجلي بعظمتك
يا الله يا الله يا الله بنبوتك
يا محمد يا محمد
يا محمد

بولايتك يا علي يا علي
يا علي يا علي يا أبا الغيث أغثني
يا أبا الحسنين أدركني يا قرة العين
أدركني بلطفك الخفي يا قاهرا بالقهر
والقهر في قهرك يا قاهر العدو
والوالي يا مظهر العجائب يا مرتضى علي
يا والي الولي أعدائك برحمتك يا أرحم الراحمين
من شر

على سجود ذلك
مع لعنته لا بأمره واستعاذ بالله
منه بترك ما يحبه لا يحب الله الفطر
فإن من رأى يسعى لا يرى لك ما يحبه أن يقول أعوذ بالحصين
منك وأحضر من الاشتغال عن فهم هذه المعاني بغيرها وإن كان
تفكر في عمل الخير فهو وسوسة من الشيطان إذا الفظ
مراد لعناه ولا للذات ه
كتبه محمد باقر الحسيني

لشيخنا البهائي طاب ثراه
فالثم عني ترابها ثم قف
وادي وقص قصتي ونصرتي في
السلطان علي
عنده

يا ريح إذا أتيت أرض النجف
واذكر خبري لديه عمري تلفوا
واذكر خبري إذا الطهر قبر
ولد بها ببراه إذا الطهر عليه
بن موسى الرضا صلوات الله عليه
هذه قبر مولاي السلطان القبر
فاخلع النعل فقد جرت بواد
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

[illegible]

[illegible]

الزند باذن الله ثم قال امير المومنين ع الم اقل
لك يا ابن الكوا انا لو كنا محبين لو قطعنا الولد
منهم اربا اربا ما ازدادوا لنا الا حبا وان كنا مبغضين
لو العقناهم العسل ما ازدادوا لنا الا بغضا وهكذا
من يحبنا ينال شفاعتنا يوم القيامة

فايدة

اعلم ان القدماء وضعوا اثنتان عشرة صورة من
اوضاع الاصابع الخمسة اليمنى لضبط الواحد الى التسعة و
تسعين مثلها من اوضاع الاصابع الخمسة اليسرى
لضبط المائة الى تسعة الاف ووضعوا لعشرة الاف
فيضبطون بتلك الاوضاع من الواحد الى عشرة
الاف وذلك انهم جعلوا الخنصر والبنصر والوسطى من
اليمنى لعقود الاحاد اي للواحد الى التسعة ومن
اليسرى لعقود احاد الالوف التي هي الالف الى
تسعة الاف وجعلوا السبابة والابهام من
اليمنى لعقود العشرات اي للعشرة الى التسعين و
من اليسرى لعقود المات اي المائة الى تسعمائة
وتفصيلها ان تثنى الخنصر فقط للواحد وتضم اليه
البنصر للاثنين وتضم اليهما الوسطى للثلاثة كما
هو المعهود بين الناس في عد الواحد الى الثلاثة
لكن تضع رؤس الانامل في هذه العقود قريبة من
اصولها وللاربعة ترفع الخنصر وتعقد البنصر و
الوسطى وللخمسة ترفع البنصر ايضا وتثنى الوسطى
فقط وللستة تثنى البنصر فقط وللسبعة تثنى
الخنصر فقط وللثمانية تضم اليه البنصر وللتسعة

تضم اليها الوسطى [illegible]
اليها الوسطى [illegible] بسط الاصابع
فيكون الثلثة [illegible] الخنصر [illegible] الثلث الاولين
على الكف [illegible] والعشرة تضع [illegible] على ظفر السبابة على مفصل
بالثلاثة [illegible] كحلقة مدورة وللعشرين
انملة الابهام [illegible] الاصبعين [illegible] من السبابة
تضع ظفر الابهام [illegible]
التي تلي الوسطى [illegible]
اصل السبابة والوسطى [illegible] الابهام الذي
في ذلك [illegible] اوضاعها [illegible] الابهام مع
تضع [illegible] السبابة والابهام [illegible]
يليها [illegible] وتضع السبابة [illegible] الابهام [illegible]
وثالثها ويجوز [illegible] الابهام على [illegible]
تضع باطن انملة الابهام [illegible] فرجة [illegible]
من السبابة [illegible] وتضع الابهام [illegible]
تجعل السبابة [illegible] الابهام باطن
للسبعين [illegible]
الثمانين [illegible] الابهام [illegible]
الابهام منتصبا وتضع على [illegible]
السبابة او عقدتها [illegible] الابهام منتصبا و
ظفر [illegible] وللتسعين [illegible] السبابة
وتضع على مفصل [illegible] طرف السبابة
للتسعين [illegible] العقدة
[illegible]

الثمانية [illegible]
من الابهام [illegible] الالوف في
وضع يدل على عقد من [illegible] العشرات في
اليمنى يدل على ذلك العقد من [illegible]
في اليسرى وكل وضع يدل على عقد من المات في اليسرى فهذه
اليمنى يدل على ذلك العقد من الواحد الى تسعة
العقود الستة والثلثين [illegible] يضبط من [illegible]
الالف [illegible] تسعة [illegible] ولعشرة الالاف
تضع طرف انملة الابهام على طرف [illegible] السبابة
[illegible] ظفر [illegible] الوسطى [illegible]
[illegible] على [illegible] انملة
[illegible] وتضع
ابهام اليسرى منتصبا [illegible]
باطن انملة السبابة [illegible] ظفر الابهام
[illegible] انملة السبابة على طرف [illegible]
[illegible] الابهام [illegible]
عليها [illegible] عشرة الالاف [illegible]
[illegible] وضع [illegible] الواحد
باليسرى [illegible] وتسعين [illegible]
عشرة الالاف وتسعة [illegible]
روي ان سائلا يهوديا سال عليا عليه السلام عن
الواجب والاوجب والعجيب والاعجب والصعب
والاصعب والقريب والاقرب فقال عليه السلم التوبة

الورع واللعب وترك الذنوب اوجب والدهر
في صرفه عجيب وغفلة الناس اعجب والصبر
في النايبات صعب وترك الثواب اصعب
وكلما يرتجى قريب والموت من ذلك اقرب

صدق ولي الله ع

روي ان رسول الله صلى الله عليه وآله دخل
على علي عليه السلم مسرورا مستبشرا فرد عليه السلام
وقال ما رايت اقبلت علي مثل هذا اليوم فقال
النبي صلى الله عليه وآله جئتك ابشرك اعلم ان هذه
الساعة نزل علي جبرئيل عليه السلام وقال
يا محمد الحق يقريك السلام ويقول بشر عليا
ان شيعته الطايع والعاصي من اهل الجنة فلما
سمع مقالته خر ساجدا ورفع يديه الى السماء
ثم قال اشهد الله علي اني قد وهبت لشيعتي نصف
حسناتي فقالت فاطمة عليها السلم اشهد الله
علي اني قد وهبت لشيعة علي نصف حسناتي فقال
الحسن عليه السلم مثلها والحسين عليه السلم مثلها
وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ما انتم باكرم
مني اشهد على ربي اني قد وهبت لشيعة علي
ومحبيه نصف حسناتي فقال الله عز وجل ما انتم
باكرم مني اني قد غفرت لشيعة علي ومحبيه
ذنوبهم جميعا ع حكي ان آدم عليه السلم
اوصى ولده شيث بخمسة اشياء وامره ان
يوصي بها اولاده الاول قال يا بني لا

مهما حزنت شاو الله فقال علی بن ابی طالب
کیف ندعو بها یا رسول الله قال قل یا عماد
مَنْ لا عِمَادَ لَهُ وَیا ذُخْرَ مَنْ لا
ذُخْرَ لَهُ وَیا سَنَدَ مَنْ لا سَنَدَ
لَهُ وَیا حِرْزَ مَنْ لا حِرْزَ لَهُ وَ
یا غِیاثَ مَنْ لا غِیاثَ لَهُ وَیا
کَرِیمَ الْعَفْوِ وَیا حَسَنَ الْبَلاءِ
وَیا عَظِیمَ الرَّجاءِ وَیا عَوْنَ
الضُّعَفاءِ وَیا مُنْقِذَ الْغَرْقی
وَیا مُنْجِیَ الْهَلْکی یا مُحْسِنُ
یا مُنْعِمُ یا مُفْضِلُ أَنْتَ الَّذِی
سَجَدَ لَکَ سَوادُ اللَّیْلِ وَ
نُورُ النَّهارِ وَضَوْءُ الْقَمَرِ وَ
شُعاعُ الشَّمْسِ وَدَوِیُّ الْماءِ
وَحَفِیفُ الشَّجَرِ یا اللهُ یا اللهُ
یا اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ وَحْدَکَ
لا شَرِیکَ لَکَ ثم تقول اللّهم
اجعل لی کذا وکذا ٥ کتب ...
... الخلیفة ... فی الحقیقة ...
... ابی تراب ... ابن ابی طالب ...

خط ... [illegible]

قال ابو ... [illegible]
اذا صليت العصر يوم الجمعة ... [illegible]
فقل اللهم صل على محمد وآل محمد الاوصياء المرضيين بافضل صلواتك وبارك عليهم بافضل بركاتك والسلام عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته ... [illegible]

دعای حضرت صاحب الامر علیه السلام که شیخ کفعمی در مصباح خود از آن حضرت نقل کرده

اللهم ارزقنا توفيق الطاعة وبعد المعصية وصدق النية وعرفان الحرمة واكرمنا بالهدى والاستقامة وسدد السنتنا بالصواب والحكمة واملأ قلوبنا بالعلم والمعرفة وطهر بطوننا من الحرام والشبهة واكفف ايدينا عن الظلم والسرقة واغضض ابصارنا عن الفجور والخيانة واسدد اسماعنا عن اللغو والغيبة وتفضل على علمائنا بالزهد والنصيحة وعلى المتعلمين بالجهد والرغبة وعلى المستمعين بالاتباع والموعظة وعلى مرضى المسلمين بالشفاء والراحة وعلى موتاهم بالرأفة والرحمة وعلى مشايخنا بالوقار والسكينة وعلى الشباب بالانابة والتوبة وعلى النساء بالحياء والعفة وعلى الاغنياء بالتواضع والسعة وعلى الفقراء بالصبر والقناعة وعلى الغزاة بالنصر والغلبة وعلى الاسراء بالخلاص والراحة وعلى الامراء بالعدل والشفقة وعلى الرعية بالانصاف وحسن السيرة وبارك للحجاج والزوار في الزاد والنفقة واقض ما اوجبت عليهم من الحج والعمرة بفضلك ورحمتك يا ارحم الراحمين

كتبه العبد الاقل محمد ...

بفرموده ... الفقير محمد ... [illegible]

[illegible]

هو

علت آنکه روزی
نوشیروان جشنی آراسته بود [illegible]
که یک ملک در مجلس بر آن مجلس [illegible] جام [illegible]
شخصی از اهل مجلس [illegible] نوشیروان [illegible]
و روزی اتفاقا بغیر از نوشیروان شخصی که ضبط
اطلاع نیافت چون مجلس [illegible] چون جمع [illegible]
اسباب مجلس و تعلق داشت چون جام طلبید
جمع سبب بکرد جام مرصع پیدا نبود
مضطرب [illegible]
و تفحص [illegible] چون

[illegible]

چشم نوشیروان بر او افتاد و او را
چتر [illegible] سپهر قبه دار [illegible] چون [illegible] وقت

گفت [illegible] اورا
[illegible] گفت تفحص [illegible]
گفت تفحص مکن که [illegible]
[illegible]
جام [illegible]
[illegible]
حرره العبد الفقیر [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
غفر الله [illegible] ذنوبه

لمولانا جلال الدین محمد الرومی

[illegible]

الهی قلبی محجوب ونفسی معیوب
وعقلی مغلوب وهوائی غالب وطاعتی قلیل ومعصیتی کثیر
ولسانی مقر بالذنوب فکیف حیلتی یا علام
الغیوب ویا ستار العیوب ویا غفار الذنوب اغفر ذنوبی کلها
یا غفار یا غفار یا غفار بحق القرآن العظیم والنبی الکریم
یا غفار یا غفار یا غفار یا ذا الجلال ولا [illegible] وصلی
الله علی محمد وآله الطاهرین اجمعین

أعددت لکل هول لا اله الا الله ولکل هم
وغم ما شاء الله ولکل نعمة الحمد لله ولکل رخاء الشکر لله
ولکل اعجوبة سبحان الله ولکل ذنب استغفر الله ولکل مصیبة انا لله وانا
الیه راجعون ولکل ضیق حسبی الله ولکل قضاء وقدر توکلت
علی الله ولکل عدو اعتصمت بالله ولکل طاعة ومعصیة
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

اللهم یا من یکفی من
کل شیء ولا یکفی منه شیء اکفنی ما اهمنی
وصلی الله علی محمد وآله وسلم

کتبه العبد [illegible] قاسم [illegible]
ابن رضی [illegible]
غفر الله ذنوبهما

و الله

من شیخ المشایخ بهاء الدین و

یا غایب عن عینی لا عن بالی والقرب

الیک منشتری آیلی ایام و ال لا تیل کیف نفضت

واند نفضت بانسوة الاحوال ... دورت عیون القلوب المشتاقین

لمعات انوار الرقعة العدسیة ... وعطرت شام ارواح المهجورین نسمات

ازهار الفنا وصه اللاهوتیه المعانی المنطوبه علی کنوز الحقایق اللدنیة التی لا اتصل الی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در چنان ضعیف شدم از ناله که نالم [illegible]

سبوکشان [illegible] بعصیان [illegible]

[illegible]

شرح لوح سینه او در بیاض قامت

دگر از زلف سیه در خط ابریشم است

ولہ

[illegible]

ولہ

جستجوی چو ما پای که [illegible] ایمان میلیم
میر قائم در سایه [illegible] اقباب

[illegible]

ولہ

[illegible]

ولہ

[illegible]

ولہ

[illegible]



وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

وله

وله

وله

وله

وله

وله

از دود [illegible]
[illegible]

وله

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

وله

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

وله

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] لا العذار
از [illegible]

جلال

[illegible] دیده [illegible]
[illegible] وصال [illegible]

تا [illegible]
ما را [illegible] دیده دل [illegible]

امروز [illegible]
شب [illegible]

[illegible]

اگر [illegible] داغ عشق [illegible]
[illegible] دل [illegible]

جلال

[illegible] داغ [illegible]
[illegible] دل ها [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]

٥٦

[illegible]

... کرده ایم ...

... کرده ایم ...

آفت ... کرده ایم ...

... کرده ایم ...

[illegible]

بو
راقمه

[illegible] خطا [illegible]
[illegible]

[illegible] اولدی [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بو
محاوره

جام [illegible] دارم
[illegible] دارم

سنه وصلت [illegible] جهان [illegible] دارم
[illegible] حیوان دارم

[illegible] دارم

[illegible] دارم

[illegible] جهان دارم

[illegible] دارم

[illegible] دارم

[illegible]

[illegible]

از شب وصل تو کوته‌تر نمیباشد شبی

تا تو بر قصد میکنی می‌نماید آفتاب

سر نهاد آن حریف آن نغمه خاطر نواز

ساقی که خطر دارد این دور

آنکس که سخن گفتن بسیار فن اوست

حرفیست خموشی که زیاد از دهن اوست

[illegible]

[illegible]

اللّهم طُمّه بالبلاء طمّاً وعُمّه بالبلاء عمّاً

وقُمّه بالأذى قمّاً وارمه بيوم لا معاد له و

اطرقه بليل لا عقب له ولا ساعة لا مردّ لها

وابح حريمه وصلّ على محمّد واهل بيته عليه

وعليهم السلام وقني شرّه واكفني امره

واصرف عنّي كيده واخرج قلبه وسُدّ فاه عنّي

وخشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الّا همساً

وعنت الوجوه للحيّ القيّوم وقد خاب من حمل

ظلماً اخسئوا فيها ولا تكلّمون صه صه

صه صه صه صه

[illegible]

ولہ

قاصد که رفت نامه بآن تند خو برد
چون [illegible] نام مرا پیش او برد

ولہ

خط از رخش [illegible] سر زد برنگ سبزه [illegible]
[illegible] از انکه [illegible]

تا چند بی تو [illegible] غمزه را
تا کی دل من از مژه او فرو برد

ولہ

ورد [illegible] از اشک [illegible]
از رنگ [illegible] دل [illegible]

ولہ

هر جا رسید گفت سخن از رقیب ما
دایم کند ز درد [illegible] طبیب ما

ولہ

آب از تیغ تو زخم دلم [illegible]
بر [illegible]

هر جا روم [illegible] از روز [illegible]
گر خار زیب آبله گردد نصیب ما

از [illegible] اختلاط [illegible]
[illegible]

ولہ

دوری [illegible] از [illegible]
اینقدر هم انحراف [illegible]

ولہ

به [illegible] گلستان [illegible]
[illegible]

ولہ

پر [illegible] مردم [illegible]
[illegible]

ولہ

[illegible]
[illegible]

ولہ

گرد از یک جرعه [illegible] و خراب
تیغ [illegible] طره [illegible]

ولہ

[illegible] باخود [illegible]
[illegible]

[illegible] غبار کند
[illegible] دعوی [illegible]

[illegible] تو [illegible] جواب
[illegible]

ولہ

خواستم [illegible] که [illegible]
گفتا [illegible] جای [illegible]

ولہ

[illegible]
[illegible]

دل [illegible] دامان از [illegible]
[illegible] از قطره [illegible] حباب

[illegible]
[illegible]

تا مقابل [illegible] خود [illegible]
تیغ [illegible] عالم [illegible] آفتاب

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ولە

تیغ از رگ جان برآر و پیش مشد علاج غمزه‌ام
بوده من بس بهانه از دیدن بدان بست
ناصح از داغ نو غم گرد و اما شستدم
از درون خویش میگویم با کسی حال بد است

ولە

در میان او و تصور من جا اندیشه بلد
نبود از یکدیگر یک سحر بیحد آن بدان بست
انقدر جفن خامه بیکم بر سرم و داغ انگشت از زنبیل اردو بست
این لباس داغ از خامه الکه دو بست

ولە

ما وفا از تمکین بیان ما حرف پند
به من و بیمار بسی آرام رسید بدان بست
شوق آتش زد و جانم عرض مطلب میکنم
سینه ام آن گشت و قتی هوا زار او دو بست

ولە

در دو تاب از انک شودم و دیده با کرده است
از انک خوردن بهر دو در چشم که من از رسیده است
در طریق شوق جان چون شمع عاجهم
که بدان غم سر فرو و آرم که از هم دو بست

ولە

آب از تیغ تو در جسم و بدل دارد بدست
بر گلوی من بمیدانم چرا ترسیده است
روی گرد اندیدن از تمن بس و تمن جوی بست
انقدر هم از خلاف ان قدر خو بست

ولە

از پریشان اختلاط بهار زلفت سوختم
این همه در اندامم ارزنی باید است
بسکه پا بر روات جانان منزل قتلم شد
چون خاکم مرا آخر به یار خود گرفت

هو

لمحرره

وله

تا نبود جا ببر بند ای بی‌وفا سودا را
میگذارد هر زمان راهت پریشان‌ها را
بیا بوسه بنواز این بینوا را
که ز لطفت محروم کردن گدا را

همین شب قدریم در سلک سحر روزانت
گر بدا قدر وارد فیضها احباب را
گر ز کف دهد راستی عاجز آب
چو گوهر آب گم کرده باید عصا را

سرگران از کثرت اغیار با ما آشنا
با بیا ز بزم تو رفتن نیست دیگر جا را
زبان با یار ز صحبت بنازم
که نگرفت آخر بخود جز ما را

شکند جز ز انگشت خرمن برق کند رو
خوش شد بلند آه ما از آفت نیاز را
زبان او هیچ ز غیرت دیدیم
جدا کرد خاطر ز زبان مدعا را

ناز او با چاره خود دارد بود ابا را
جمع با این صبر کی آسوده دار استغنا را
بنازم بیکس نیست فلک قناعت
گردم با کوزه‌ای از او تشنه‌ها را

وله

اگر در سینه‌ام جا میگذارد
خدنگش بهر غم وا میگذارد

وله

نهال آرزو بیم از انگشت خویش ظاهر شد
فراغ ندیم که بدل تخم امید بار خاطر شد

زند صد منع گل مژگان خود را
که بر سر در دل ما میگذارد
بود از گردش چشم تو در هر گوشه آشوب
جهان بر رفته شد روز که این میخانه وار شد

چو من در عاشقی وحشی ندارد
رقیبم داغ بیجا میگذارد
تغافل تا بکی خورشید عرض مطلبی دارد
سر گردم ز بسکه صبح آمد و رفت خاطر شد

گذشت تیر جانان ز اهلاکم
که پیکان را بدل وا میگذارد
تامل چو بار حرف مرا داده است رنگین
زبس بستن نفس در سینه‌ام عقده جواهر شد

بر آتش چشم دارم گر بیاید
قدم بر دیده ما میگذارد
بدست خویش اگر رنگ دنیا بیت ببینیم
مگر آن آسمان دنیا بدوران آخر شد

بیابان از بیکسی داغ جنون را
بسر یادت تنها میگذارد

وله

بوصلت اینکه من خسته داغ نگاه
طبیب گفت که میباید ملاحظه کرد

[illegible]

ده صد سرو [illegible]

گر سینه [illegible] لیلا

[illegible] ۱۲۴۰

کلب باب عباس [illegible] سلطانی [illegible]

در فصل زمستان در [illegible] خانه شریف [illegible]

اقدس خلد الله [illegible] اقدام مؤمنین [illegible]

شرف الدوله [illegible] نسخه را [illegible]

[illegible]

شروع ردیف ... قسم

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

روشن کنیم پیش ضمیرم که آفتاب

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

ول

دل ازو راست عشق و پیچ امید
معلوم شود که چه با تا بکنید

ول

[illegible] ز [illegible] آن بیکس
[illegible] [illegible] [illegible]

چه از دست دراو دهم از سر [illegible]
تا بیرد ز خطر ره او [illegible]

ول

تا سنگ [illegible] دارد [illegible] ابرو
ز علم آن [illegible] نیستی

پست فطرت نیستم همچون مگس از شهد عدو

ول

[illegible] کلو از [illegible]
کبات [illegible] چو [illegible]

ول

[illegible] [illegible] [illegible] ماهم
[illegible] [illegible] بتان [illegible]

ول

[illegible] [illegible] [illegible]
دهد کار [illegible] [illegible]

ول

داغ [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

کام خود شیرین نمودن کس ز شش ماهه را

ایجاد [illegible] نولیسی

قاشنی [illegible] [illegible] کوردی نی نقاب
دیدی [illegible] [illegible] [illegible] اویاب

بیر کیمک جان الدی [illegible] کیم بیلمادی
ایدی [illegible] [illegible] [illegible] دور [illegible]

گر فلک قاشنگ بیلا [illegible] هلالیدین قیلور
بیر دو [illegible] جانا [illegible] اهلی جواب

کون تقولدی قاشنی قرالدی کوزلار او چمانی
پرده دار آب حیوان اولدی [illegible] نقاب

ایکین اول [illegible] لاله [illegible] بیلا
[illegible] بیلا [illegible] داغ بیلا
[illegible] [illegible] [illegible]

ایکن آنسیندین [illegible] اوکان [illegible] اولدی
آچیلما [illegible] اولکان [illegible] احسن اولدی

وله

لفلک لولفا لوریرم صبا تجریدین

ایکی سندونعه یالطاره ایکاندیک اصول

وله

ادباغمی حجریک سلاکیم لعل جشیدان ابجره دردر

اول العصب یابلیغ دودر کریم

لعل جان ابجره دردر

سنعسل دور اولنبور لفلکینک بنسانک ای جوری علی

بلسوه کرکاودوس کیم وردوس رضوان ابجره دردر

حال لعقا ویلب آلتیده رجب لکا امیداولوب

یوسف کنعان کبی چاه زنخندان

ابجره دردر

رباعی

سبحان الله هو الغنی المتعال | کیم ایلادی عشق بحرینی مالا مال

انلرچو آنده اسالدی غواص مثال | هم گوهر حال بیردی هم در مقال

وله

دردا ولنه لنور قاشلار بک ای جیلادی کلکون

آلنون

سوده لری مصحف الکنز اولور

ابرولارنک کیمیر

دیوان قضا مطلعیدور

حال خطیلا اینس اوزنت موزون

وله

عشقا بجره اولوب شهره آفاق بیلور

لیلی ومجنون

لیس من وس نتابزه لیلی

فضولی علیه الرحمه

دل بغرداغ کوردونک فلکدن فلکی کبی ابد بحرکون

بوسع ایدی یا حلالر کیبه لر بهار

نیشنش بلت خلق کوزیندن اخیدور نهش

نظار ضعیف بدن موی بیست اسم

موس قاشلرنک کیم وسمه برله رنک دونمشلر

قلیجدور که قانرتو کمکیله رنک دونمشلر

الغام

وسمه برله قاشین اول مهوشک کوزیکین ابلامش

کوزی جسلادی قلیجیعه یاشل قین ابلامش

وله

بیلیده پیشن لوی رلفنک سوده قلش فلک

کیم سیلی توبیه بوب بوب لوید کو تلیتیس جاب

قاشلر بنطاوینه ریم دل لسوران نعجب

ریحدور آصیلده قندیل لیلر کاده لره

فضولی

جیرنانی بت صورتنک کور دکده لال ایلر

صورت عالمی کوردن صورت خیال ایلر

دم ولتعف اتمیس لوپس عشقیه

یپر بیتی اسیر خط و خال ایلر

وله

صبح لب ماه رخندن نقاب

جیقیله تا تابه پیر افتاب

ریشته جان ایتیر ایپ ایره

سالمه زلف مسکین پیچ و تاب

کشتی حیقوب لب لر انلطف اسرار یانکا
کو بیدرو اکسیر اوله عالم خراب
کیچه لر الحمد ایریم صبح درین
ای شب هجر ینک بیکار ردر جواب

حیدر نسیم
ای نسیم حسن وفیل نازنان ای گوکل
کوردو گوکون ابت گوکلکه انان ای گوکل
اوزی حیحک کیبه اتور یدیر لوریدور
بیر قراسا چینک لویدیدور یالوردی

بیر یوزیدین ییل ییلا قوبغان غبار | یا یوزودور یا قاش ابرو یا عذار
هر نی شجر ایتیسا زمین آشکار | بیر بیکدونک قامتیدور سرو داس
تا حرکت قیلدی فلک گردشی | قالمدی جاوید غم ایچره کیشی

لمحه
لودی آلتون لوی گلگون بیه اولمه قویاش اولا لمنیش
باجاره یوق گورونک عدی بلکوردین باشلا ینمش
چیکانه جسع نقاش گا زیه لورده قاشک یلار ابه
درقلار با طبل اولیس آی دوکوندین جمرا عرضا کلال

یوینکده احوال ایکیس اسود بغبر لسبو سیله بل
دیاردن دو بیمیت کوزینده مرتوب حرب ... یا سیلا یمعش
اریب سلطنه الضعفان الحمیه مقطع اولسان ... پیشتبار
اصحینه دین دیار ایا بیلبان الملک الی نایع ... وال الحلیم ... بالجمر

صفای ... گلشن ...
ز بیغا ده آتش تو ... جان ها
میور دان ... بیشوران ها
رو ... باغ ... دلکش ... من
گر ... چشم ... عین ... من
وین ... لعل لب ... نازک
نسخ وانده خط یاقوت ... قلب ...
مرا ... شکست از دو ... شکار را
چون بهم ... زلف ... صف ... شکار را
داده در روز ازل پادشه کشور عشق
منصب گرد تو گشتن من بر گرد ازا

... تعالی ... محبت ... ضعیف
بیچکس ... زلف ... کبنه
باعث ... ملک ... ماند
... تا ... دارد ... جان
... عارض ... حسن ... حیات
صفا ... یاقوت ... نعیم
ز حرف ... عشق ... تا ... عقل
مانند زبان ... دروی
هر که رفت ... زیر ... سیلت
گل ز باغ زندگانی چیدنست

و له

صفات ازل [illegible]
گل از چمن [illegible] بلبل نشین [illegible]
[illegible] دست [illegible] جمعیت [illegible]

آهو ز دوست [illegible]
تا زبان [illegible] از لب [illegible] ماند
[illegible] از [illegible]

صد بار آسمان [illegible] ز دو [illegible] رها
گردن [illegible] بار [illegible]

و له

در بیش عارض تو [illegible] حالت [illegible]
زبس [illegible] کرده باد [illegible] جدا شد
[illegible] شوند [illegible] تو

و له

گر نگاهت [illegible] غمت
[illegible] مست تو [illegible] علی [illegible]
من [illegible] و [illegible] شکن [illegible] تو
آهو [illegible] باید [illegible] گرد
[illegible] دامان [illegible] پی تو
دست من و دامان [illegible] کند

و له

وصل [illegible] سر [illegible] علم [illegible] باید [illegible]
[illegible] زلف [illegible] باحی کند
[illegible] باد [illegible] تا بالا
[illegible] ما [illegible] کند
کو محبت [illegible] که [illegible]

و له

[illegible] تاع [illegible] عاشق [illegible]
خورشید [illegible] از [illegible]
باغ ارم [illegible] خط [illegible]
جان جهان [illegible] و [illegible]

رو [illegible] عارض [illegible] کردم [illegible]
[illegible] تو [illegible] با [illegible]
کار با آیینه [illegible] رو [illegible] کردم
[illegible] دارد
ماه [illegible] در [illegible] ما
تا [illegible] چشم [illegible] ترا
[illegible] جان [illegible] ابرو
بدل خویش [illegible] کردم
[illegible] دل [illegible] ما
[illegible] منجور [illegible]

و له

عکس [illegible] رو [illegible] دارد
[illegible] دارد [illegible]
از [illegible] حالت [illegible] ما
[illegible] حاصل [illegible]
[illegible] آیینه [illegible] دارد
[illegible] که [illegible]
دیدها [illegible] ما
سر [illegible] که [illegible] دارد
[illegible] عشق [illegible] ما
[illegible] کی [illegible] دارد
مطلع حسن [illegible] صف
انگل اندام [illegible] دولت
مطلع [illegible] عاشقانه ما
با لبش غنچه گفتگو دارد
این غزلها [illegible]

وله

گل رخان رو به باغ نظارت
خاک پای تو مرا تاج سرست

برق حسن او چراغ عمر را دمی روشن نبود
سرو با نیم خطش مشهور باغ سخن

زندگی خوش‌ترست از من زار
بنظارت

جان من آنچه بود در نظارت
جان من آنچه بود از خود

آنچه با نیم خطش
در دلبستان نکویی درس دلجوی خود

چشم من هرگز سواد خویش را روشن نکرد

میروم بی اثر از خویش
چشم من هر کس سواد خویش را دارد خطش

چکنم زندگیم در گذرست
هر طرف صد کاروان اشک تر دارد خطش

کسی به بزم تو تو ناممکن است
فتنه دور قمر در زیر پا دارد خطش

منکه چون شمع ام در خطر آمد
دارد دل از بسکه صفا خشم بر رو
روی خوب تو صفای نظرست

محمد ... جعفر ... علی ...

لمحررها

در زبان دانی اگرچه ناتمام افتاده‌ام
شکر دارم کز زبان خاص و عام افتاده‌ام

هرکجا جای دلخوشی هست میکند مرا
در میان وحشیان از بسکه رام افتاده‌ام

آتشین روی بهم تا بر خود سوزد مرا
من نمیدانم چرا این قسم خام افتاده‌ام

قاصد مقصود میترسم که دیر آید ز یار
رفته‌ام از خود به دنبال پیام افتاده‌ام

زنده کامی تلخ گشته بر منی از هجران یار
جان بلب دارم از آن شیرین کلام افتاده‌ام

من عیش با خوش نکار از انتظام افتاده‌ام
اینچنین بی ... دیده

وله

از بسکه بود در همه جا یار جلوه‌گر
از او همه جا جا کند از یار خوش آمد

چندانکه کشان ... صد پاره ... رو
بیاد ... جام ... از ما ... بیدم
... چون از ... دل ... بود

حاجی محمد

این چند کلمه ... محمود ... قبله ...
بسیل ... شاه ... علیه

[illegible]

یوم دوشنبه ۲۵ شعبان المعظم ۱۳۱۳

حرره سلطان ابوسعید میرزا

[illegible]

[illegible]

فدا شوم

[illegible] دراول عالم

[illegible] آغوش نگاه [illegible]

[illegible] آتش [illegible] عشق [illegible] هیچ

[illegible]

مشهور [illegible]

[illegible] عالم شنیده ام

[illegible] گرانم

مشهور عالم شده ام [illegible]

[illegible]

[illegible] وجودم

منعم شده [illegible]

چون ذره [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

تعریف و توصیف و تاریخ عمارت ... [illegible]

تعالی الله زهی عالی عمارت ... [illegible]

که داده شرح وسعت قدرتش ... [illegible]

فضایش رفعت از افلاک برده

جبینش گوشواری از ربع مسکون

در آن پیدا سواد رفعت اقلیم

به یک نقطه در او حلقه جیم

[illegible] پیش کلیم

زهی ... از اشرف ... [illegible]

که جای رفعت و تمکینت ... [illegible]

در آن ... [illegible]

ز هر جا ... [illegible]

تا ... ز افلاک ... [illegible]

بیش ... [illegible]

صفت ایوان و باغ

بنیان

ز ایوانش ... [illegible]

... [illegible]

خاک زاق ... [illegible]

ز ... [illegible]

زبانش ... [illegible]

بر آن ... [illegible]

بنا ... [illegible]

... استحکام ... [illegible]

بدون ... [illegible]

با آن ... [illegible]

در اینجا ... [illegible]

... [illegible]

چو ... [illegible]

ز ... [illegible]

تعریف آینه و آینه خانه

به ... [illegible]

... [illegible]

از این ... [illegible]

جهان ... [illegible]

زمین ... [illegible]

... [illegible]

در اینجا ... [illegible]

... [illegible]

به هر جا ... [illegible]

... [illegible]

زهی ... [illegible]

به ... [illegible]

تعریف گچکاری و توصیف گچ

پی پاسبانان [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنان کرده دیوارش مصفا
که هر گم گشته اینجاست پیدا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت جدول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

توصیف حوضها و آب آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تعریف نقاشی و نقاش [illegible]

زنقاشی نموده صنعتی کل
که می‌آید بگوشش آواز بلبل

زبان خامه‌های کلک بسته
...

بی پروا ز ... رسیده رونق
...

وصف شیر بیشه نیلم

همه ... دیده ... جان ... ماز ...
شده کوشش ز صدای ...

چه کوتاه و بلند
ز ... ریاعی ...

نموده نقش ... وجود
صد ... طیبو

زدیدن ... ستانی
نماند ... ساقی

... ... جام ...
... ...

... ... و فتح را
نموده ... فتح

... ... کشیده
... ... طی

توان کردن ... ...
بیک دم ... جاودان ...

پلنگ ... عاشق

... صورتی ... کشیده
... ... بریده

... ... افغان ... زاری
... ...

چو ... فلک ... ...
... ...

نموده ... ...
کشیده ... ... را

نقش ... و فضای ...
مشوق ... ...

دیگر ... ... گویا
... ...

... ...
... الفاظ ... مضمون ... رنگین

تا بنده ... ...
... ...

کشیده ... ... زلف و کاکل
... ...

... ...
... ...

... ...
... ...

... مرکان ... ...
... ...

کشیده ... ...
... ...

[illegible]

وصف [illegible] عاشق و
معشوق [illegible]

[illegible]

[illegible]

قلم بازاری پی وصف عمارت
رقم سازد بنقش و نقش [illegible]

کنم تا گشت این بنیاد پرهیز
[illegible] شد آوردن

در و دیوار

صفت [illegible] کار و معمار

نکو بنیاد [illegible] ازین انجام این کار
[illegible] درین معمار [illegible] کار

[illegible] که کاری که [illegible]
توان گفتن که [illegible] در عمل بود

ز اخلاص صبح و دین مخلصش نام
عمارت خانه کارش حسن انجام

ید طولی هر انگشتی بدستش
بهر کاری چو گیری بند و بستش

ارسطو رای و افلاطون عزیمت
[illegible] معرفت

سر ارباب [illegible]

نقشبند [illegible]
[illegible]

در آغاز بنا [illegible] بمعمار
[illegible] جهان [illegible]

کنون طول زمان [illegible]
[illegible]

[illegible] کاری که خواهد [illegible]
[illegible] افلاک [illegible]

[illegible] جهان [illegible]
زمین [illegible]

کار فرمایی بنا و تعریف بنا

[illegible]
[illegible]

چنان [illegible] عالم
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

اساس [illegible]
[illegible]

صفت گچکار و تعریف گچ

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

تعریف [illegible]

زاده‌لر زبان حسرتی [illegible]
[illegible]
چو دادا صفاتی [illegible] دل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تفصیل [illegible]

[illegible]

صفت [illegible]

[illegible]

مدح و ثنای بندگان شاهنشاهی ظل اللهی

[illegible] اقبال
[illegible]
فروغ آفتاب دولت و جاه
[illegible]
شه والا نسب دارای عظم
چراغ دودمان نسل آدم

نموده از هوای عدالت [illegible]
چو رگ در سنگ [illegible]

ببال و [illegible] کرم [illegible]
کبوتر [illegible] در بیضه باز

ز حفظش [illegible]
[illegible]

عجایب [illegible]
[illegible]

بعهد دولتش [illegible]
[illegible]

بحق [illegible]
[illegible]

چنان خلق [illegible]

[illegible] یاران [illegible]
چمن [illegible]

[illegible] زمان [illegible]
[illegible] عالم [illegible]

کند چون [illegible]
[illegible]

[illegible]
چمن [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ز تاریخ [illegible]
[illegible]

پی تاریخ [illegible] صدق [illegible]
سکان دولت و جای [illegible]

۱۱۰۶

[illegible]
[illegible]

بود این شاه [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

نکته سربسته که بعبارت لفظی بتاریخ طبع ناصر و شادان
سراچه خاطر فارس [illegible] بعضی در لباس مثنوی [illegible]
در جامه غزل [illegible]
[illegible] بمقتضای [illegible]
بزرگ [illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد علی [illegible]
[illegible] سنه ١١١١

خدا یار و نگهدار

ولد جوهری

زبان خامشی از حرف پاک نتوان بست
بقفل غنچه در نوبهار نتوان بست

در شکسته قفس را به پاره پاره معلوم بست
که دل شکسته به ریسمان رنگ نتوان بست

له

توشه نیست در این راه ز اینجا بردار
زاد راه تو دل است ز دنیا بردار

له

زیاد یاران کسی سر ز دل یاران نیکو
آب جای قطره باران نیکو

له

دل کمتری کنی زبان به گو نابی شود
این شیشه تا که ره نگرد دو نمی شود

وله

بسکه ضعف ناتوانی ها فکنده از پا مرا
گرد بر دارد ز چهره نکهت بر دارد از جا مرا

له

زمانه میشد از حال دیده مردمان شود
قفس مانده بر شاخسار پریشان شود

له

بال ها شکسته کس ... چشم ... بست
... رنگ بال ها شکسته ...

له

از دنبال خط و خال تو پریشان شده ام
زاندیشه جمال تو پریشان شده ام

هر چند ... ز باده و بال هوی
از عالم خیال تو ... شده ام

[illegible]

نواب ابراهیم خان

شد عمرها که قرعه عیشت انشانه ام
یکبار خون تاک به شیشه نریخته ام

مانند برگ شاخ بالای آن نخل
دست حمایت تو بود سقف خانه ام

باشد هوا بر او اشد ... آن زمان
چون آفتاب سر زده ای از بخانه ام

له

مانند شمع خنده من ... از آن شود
تا ... دلم ... واشود

حسب الفرموده خندایم آقا سیتی

میرزا صیدا

نیاز او واخی قامت فلکها در سجود آمد
ز روی او و حتی رخسار آتش در وجود آمد

فشندایم که بود این آتش از آن همن دو امید
کرتا پا در رکاب آورد و در خاطر فرود آمد

له

سالکان از رهبان عشق و دوا کنند
سیل در بحر سر پا ز رو ز در ایند

دل سنگ خورده شیشه زرعنای سرو
در پا بنجی که ... جلوه ... کنند

مضبع این صفحه گردید العبد محمد حسین

وادی و حیران

خاطر از فیض لطف ... سر بر کرده ام
از ... از لب ... سر بر کرده ام

این نخل ... گلشن
... چون ... سر بر کرده ام

... کاین ... [illegible]

... ان و ... شده ام
... شده ام

... [illegible] ... دام ... ام

... وفای ... [illegible]

هیچ ... [illegible] ... یاران ... گشت
... رحمت ... [illegible]

... [illegible] ... دل ... سخن

گوهر ... [illegible]

لعل لب ... [illegible]

آتش سودای ... شعله افروز ... عشق
... [illegible]

... [illegible] ... وصل

... [illegible] ... عاشق ... نگاه

... [illegible]

هو

ای که ... گنبد ... رواقها
... [illegible]

چون ... [illegible]
... [illegible]

یا رب بفضل ... [illegible]
... [illegible]

هستی ما ... نفی
... [illegible]

مجبور چون ... هیچ کس ناهم ... نواها
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

من خود ... [illegible]
... [illegible] ... حاصل دل

... [illegible]
چون طفل ... [illegible]

عنبر از روی که هست منتشر زداغ تو [illegible] فکنده [illegible]

در کوکبی که دیده نهان آفتابها

زلف و مژه تو شب [illegible] و روز [illegible] پیچ و تابها

هر نقطه از شرع متین رسول تو

در [illegible] وجود و عدم را دلیل

مهر چو شمسی لب حاضر جوابها

گم گشتگان ز راه تو صد خضر را دلیل

افتادگان کوی تو عالی جنابها

[illegible] تشنگان بادیه گنه [illegible] تو

افتادگان کوی [illegible] التفات

لب تشنگان بادیه [illegible] ز موج سرابها

یابند از العطش [illegible]

با خاک آدم آنچه تو کردی [illegible] زنند آبها

[illegible] و تاب [illegible] از [illegible] جمال

در پرده طور [illegible] بتجلی [illegible] در حجابها

در پرده [illegible] نهان نقابها

ای وای اگر [illegible] عدم

[illegible] جلوه [illegible] پیش

نه از وجود ما بود [illegible] وجود حبابها

چون در محیط بود و نبود حبابها

آنجا که درس عشق تو گوید ادیب [illegible]

پروانه وار [illegible] شود کتابها

[illegible]

[illegible] بهار و سنبل

در فصل [illegible] کتابت [illegible] بهار و سنبل

[illegible] بگشو [illegible] بالها

وله

[illegible] در روی [illegible] من بگشو

[illegible] او که بود

[illegible] چمن [illegible] بشکنجها

[illegible] دل [illegible] اطفال [illegible]

گیرم که [illegible] دار [illegible]

[illegible] کاهی

وله

[illegible] افکنده [illegible] بابی

وله

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] ارجانان

[illegible] جان بابی

[illegible] عراقی آتش [illegible]

[illegible] سیابی

صلاح [illegible]

دعای [illegible]

مهر و مه را گرده سرکوب با ما هستیم
آسمان بسیار کوته دیده دیوار را

هر که شد سودای آن زلف و خم منتهی وار دامن
ناخن از زلف او باید عقده کار را

ناخن از رو و ... بر روز قسم ساو
از نمره تاج شاه عرش ما از غیب بر روی ... ساز را

کاهش تلا یابد می پیچد و ستار را
کاهش تلا ... ساخت

غفلت دنیا ... فیض ... ابا بیره ساز را
... ایستاده ... پیچید ... اوراق را

زیبا از ... رخسار ... نگیرد اول ... حبیب
چون ... دیدن او ... اوراق ... افتاده را

ولد

بر صورت که باشد خور و شمع و دشمن جا بر
بر ... او را کشاده جا کرم ... ا

مده ... چون ... افتاده ... منصب
... ملت ... زاده ... زرکار را

... کرد و ... بر ... بود و ... ور
... ... سلیمان ... سلیمان را

در اول ... مور ... مور ... و افتاده را
... افتاده را

ولد

تا ... از جام ... بشر ... افتاده را
... این ... افتاده را

بار ... نشین ... افتاده را
خود ... بی ... افتاده را

می پا ... که بتوان ... رشته ... افتاده را
این ... شعله ... افتاده را

گر ... باد ... افتاده را
باز ... گشت

نیست ... افتاده را
... می ... افتاده را

... عاقبت ... افتاده را
... افتاده را

دام گردد دست و پا چون اضطراب از حد گذشت
چاره هموار لیت و راه از شتاب افتاده را

ولد

... بیست چون ... ریکی را آب
... آب ... افتاده را

۲
چو شمع صبحگاهی ... نقش دارد
... آنکه ... دو ... را

۱
... دشمن را
... روغن را

... ... محرم ... رود
... تن را

... ... بیمار ... بیمار را
... را

ز علم هیچ جان این مشو تر بندگی کردی
که سازد ور فته فتنه شعله آتش این آهن را

بسی از هر [illegible] بسمل [illegible] نکی میکنیم جلب جدا
[illegible] ز من کل [illegible] این میکنید نظاره را

ز معزولان [illegible] بسمل [illegible] جودی که من دارم
که واند عصو [illegible] بر دو وعد نوم روغن را

ویدن زمین [illegible] کرده ام
[illegible] مصحف حسن تو را [illegible] کرده ام
جز [illegible] گردانده ام چون پاره این سیپاره

سبب این طبع [illegible] فیض روانی که تو میدانیم
گر نشین [illegible] شعر [illegible] تعریر الکن را

وارد [illegible] منبر به
[illegible] فکر [illegible] ام فواره را
منبع [illegible] گفته ام
تاج [illegible] انجو [illegible]

ولُه

می چکانی جاودان [illegible] فواره را
آبگون آتش [illegible] شیشه فواره را

این [illegible] که چون [illegible] دم فواره را
کاش [illegible]

از [illegible] دشمن است [illegible]
بنشین [illegible] چاره را

چون [illegible] گهواره را
آمد [illegible]

[illegible]

من همان طفلم که پیش از گردش لیل و نهار
مهره گهواره کردم سعیه سیاره را

ولُه

[illegible] حلقه شو [illegible]
[illegible] میدان [illegible]

کاش [illegible] آدم [illegible] ابکاره را
کس [illegible]

از مال ضعیفان [illegible]
[illegible]

زیب حاشا که [illegible] زاده [illegible]
قوه جوهر لعل [illegible] آهن پاره را

زیب [illegible]
مغز قلم [illegible]

ره [illegible] چاره را
[illegible]

در صورت [illegible]
[illegible]

ساز و برگ دولت از نادان نماید [illegible]
طفل با آهنگ نتواند زدن نقاره را

[illegible]

کس با پیر با کم شد کاین پاره نمیرد
که ننوشت ز ... ... در آورد جرس را
... تا آسمان افزون
عمر ... بس ... چون ... شد جاکم را

با تیر گنجت چو آید ضعیفان
بعالم ... ... تا ابرو با ...
پروانه محالست زند بال مگس را
زد ... بر خاک نشستن جسم با کم را

خار و گل این باغ ز یکجوی خورد آب
که ... نیست ... که دلتنگی
ور ز ... تفاوت نبود ناکس و کس را
فنا ... خوردو میداند که ... بالکم را

هرشد دل آزاده نجیب این چمن شیب
جان ... ... را
در سینه ... چند ... نفس را
به میدان ... احتیاج ... ندارد کم را

و له

نکمن جا ... بعد مردن ... جاکم را
که من ... این خلق جان ... ... بود
میفکن در ... جسم با کم را
به ... ... را

... بقلم

تعلیم ساخت ایل ... بهر ... جود
... ... بالکم را
کالای ... میداند این مردم ... تا کم را
و له
تا بود ... از ... جامم از این دست شیت
... ... از کریه ... این ... نشیب

شرم ... کل و خار جهان ... معنی ... را
ضعف ... ... و ... ... سوراخ سوزن ... و
چه نقصان ... ... آیینه کم را
... ... و جامم از این دست شیت

مرا از این ... ای آسمان ... ... بستی
ز ... ... سر کشت
که چون ... گذاری ... جاکم را
و دوش ... ... در ... جسم ... بسیت

بکوب گل میبداری با عبادان ... ... با غم
و ... صبح ... ... کرد
گر ... با ... کلزار ... را
... ... کل ... سینه

خوش آن ... دیده ... که ... بسکاب
... ... جمع ... ...
رفو کن سینه چاک ... سینه چاکم را
... میدا ... که ... از این ... سینه

تا به بختی نسخت گرد از بس مردم کار را
دست از کار ما برگشت از آن چون دست برگشت
[illegible] از این خلق و زنگار
مدد فلک نیکست [illegible] بهار

دوش من نه بالیدم از خوشی یار [illegible]
گریه در آورده و چمن [illegible] نیست
آری [illegible] بشکند
گر بعد مرگ از خاک من [illegible]

گریه در آوردم و روزگار
طالع وصول دارم از طرف روزگار
عکس [illegible] آه ما نه یکبار زدن [illegible]
از داغ [illegible] ایم

روی یار [illegible] نیست
دیده یا نو [illegible] گلهای چمن نیست
ورداه ما [illegible] جهان
انداز از [illegible] گلهای گلشن [illegible] بهار

وله
در چشم آنکسی که بطالع [illegible] رضاست
صد و [illegible] مرغ [illegible] نقره و طلاست
خون [illegible] چو شمع
[illegible] صورت و [illegible]

شد بلند از انتظار رفتن ... که در چمن
هر روی یار و فاخته چون صوت [illegible]
[illegible] نشین دارد
[illegible] بلند نیست

محتاج نیستی و گری [illegible] نسیم نجیب
هرجا که هست ضعف اسیر [illegible]
هر [illegible] تماشا
[illegible] سخن [illegible]

وله
جامه امید ما از خون دل گلبند نیست
زخم ما را باد [illegible] تیغ تو خوشنود نیست
رفت از [illegible] نجیب
دوش [illegible] قیس [illegible]

[illegible] زبن کلاه [illegible] مغربی
[illegible] اطفال [illegible] نقش [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
وله [illegible]

همچو آن چشمی که عینک نور چشم او بود
در میان دیده و داغم [illegible]
[illegible] ماند و روز [illegible]
[illegible] بار [illegible]

اینک مرا بجانب درت آشنا نگرد
بستان حسن

این طفل را ببار چنین پرورنده کیست
ور چشم آفتاب سیاهی گرفته است

آئینه گشا ابر بدان
زمین کیست

جایی که عمر دارن بود و در قهر بدان
هر که بر گل زمین گرفته است

مفروش خویش را چو بدان پی چو رونده است
در راه زندگی سر جاه گرفته است

درکوی او بوضع متبدل که راه یافت
در راه زندگی زمین مباش

این عاشق بصورت آهو چو دیده است
مانند شمع طی شده تا گل زمین مباش

کاین آخرین نفس سر راه گرفته است

خوش عمر کن که گردی بگر و بار
وزباره ور بکرد کرده ور باز خوا ست

ورندر این حج بولی حج و دیده است
عمرت زخود دیگر بکر دوره کرده است

ولد
خورشید ... در سیاه گرفته است
چشمت بخیل بپر نگاه گرفته است

آئینه با جمال تو ماه گرفته است
زنگ بکرد و خیر بکن زالکه در حساب

هر چنس او دوا ه تو ماه گرفته است

فاضل

فاضل ... متوسط منجیب که ... کرد دامای تو
ورروز ... گذشته گواه گرفته است

ولد
زبرو مرچشم و بدان زد چو رو دار یکا بن جمهور

کشید با کمال ام دوای روی بن مینماید

ولد
بیزارم از آن زخم که با سود بدادند
قدر نمک مرهم کاو رند بدادند

ولد
هر روی یا کسی که مین که بیا دید
دیارد و دار زمین

آئینه که بر سال گردن

ولد
من تیر زخم و دیگر دم ار تو نصیر
نیست
بگذار و دار غیا میتوان کردن

زاتش غم و دیوتیم خود و دیگر ده در آید تریب
دلها را مدار که بار داغی میتوان کردن

بدیدن آن کرمینامی بیاسر داغی میتوان کردن

ولد
حال زار در دار از اتش حرمی دگرگون میشود
تنهرا چون زنجیب گل امید مجنون میشود

بدیدن آن کرمینامی بیاسر ازلاله و داغ
چرا حاجات روی یار ترحم از لاله و داغ

طواف روضه خوشا و چراغی میتوان کردن

ولد
ترا گفتم زدولت آنچه یابی صرف مردم کن
بگفتم اینکه گر خیری بجوئی خویش را گم کن

ولد
در آغوش تیغ دولت
نقاره آفتاب را ... است

ولە

برنج تو از وصله مکر و جور دیگر ... هر سو تیغم خود را

گر گرد این میان ... دیگر ... ازین

ولە

چیاره ... [illegible]

ویران ... [illegible]

ولە

چون نماز ... گرم ... [illegible]

ولە

نیست مخصوص دعا در دو لب ... اند

این تصرف را عزیزان دگر هم کرده اند

تا جان بود و جواب ... ما

ولە

شهرت نکند دست کرم بی کف سایل

یک دست محالست صدا داشته باشد

ولە

دارم ... ز حلق ... کن

از ... [illegible]

... [illegible]

تسلیم ... [illegible]

خود پادشاه و قبله عالم خطاب کن

ما را ... [illegible]

[illegible]



ما را ز باده توبه ده و چون همت است [illegible]
خون در دل پیاله بجای شراب کن

[illegible]

اوراق صبر و طاقت عاشق بباد ده
از یک نگاه خانه مردم خراب کن

[illegible]

اطراف جای سبزه خط [illegible]
از عکس رخ چو لاله [illegible] کن

[illegible]

[illegible]

سری دارم ز بیخ و علاقه فارغ که میخواهم

خداوندا که سر گیرد ز زلف یار ...

نوبهار حسنش خنده بر گل میزند نسخه‌اش چون نکهت آتش به بلبل میزند
بنده خط سیاه عنبرافشانت شوم جا که او بر گل روی تو سنبل میزند

ایضا

همیشه قوم سیه در پای بست هم اند چو بخت من شده پیدا ز چشم او خوابید
بروز خوش و بیمار پیش نرگس یار و گر بخواب تو او را اگر توان دید

ایضا

ایضاً

[illegible]

ایضاً

برو دل را یک نگاه از من آخر آن بیوفا نگاه داشت
سر خود را براه او نهادیم او چو مار زیر پا براه داشت
با همه چو آینه یکرو که او روی پس نگاه برداشت

ایضاً

روزی که بپا شد [illegible] این افلاک
یارب بکریمی تو ای خالق پاک
کار [illegible] افلاک [illegible]
ورنه [illegible] از خاک

گردیده عیان چو لطف حق در نظرم
زان غیرت [illegible] قیامت خطرم

[illegible]

در مجلس [illegible]
هم دل [illegible]

گر [illegible]

عندلیب [illegible]

[illegible]

هر که حاجت طلبد جانب تو [illegible] کند

[illegible] عشق [illegible] تو کند

شوخ [illegible] از [illegible] زند

شادی عالم [illegible] کند

[illegible]

نگر سحر تو چون در دل عاشق کارد   با حدیث لب جان پرور او

در اسنه زخم نگه نمیدن دارد   هر که چون عکس ... است

[illegible]

چشمم است در پری خانهٔ سیماب میکرد	عینیست رنگ هم حلقه قوت میکرد
پری ایران خورشید روشب بیا شیم	که بر فرو سر و رانه ام مهتاب میکرد
[illegible]	[illegible]
هموار می‌شد هر ساعت دل آیینه را	شانه چون پرچم سیماب تسبیح موم
روشن از سیماب شد خانهٔ آیینه را	خویش را از چوب زر شمع ...
[illegible]	[illegible]
وقت اگر پرسش ... جان خویش	مانند ...
دل که از ... جان ... صاحب هنر	... قطره در آب ...

اسمعیل ... ۱۲۶۴

در دو عالم شیوه دولت دوست است	خوب آمد با تو همراه سر خبث است
از عالم خاطر عجبی [illegible]	چنین قبله نماشی لال وقت است
خمیره حسن کس که عقل ما او است	بسکه دل او عضو عضوم روی خوابش گرفت
اگر نشسته شود در غبار تو [illegible]	ای خواب آگهم در خواب می‌پندارست
[illegible] الغزل مجموعه [illegible]	و بیش [illegible] محبوب [illegible] حاجی محمد [illegible]
[illegible]	[illegible] الحسینی [illegible] سنه ۱۱۱۰

[illegible]

[illegible]

بجهت [illegible] ملا [illegible]

مرقوم قلم شکسته رقم [illegible] گردید

در [illegible] شهر شعبان [illegible] سنه ۱۱۱۰

کی شمای تو از خاطر ناشاد رود داغ عشق تو کلی نیست که بر باد رود

[illegible]

دیدم دهنی و رفتم از خود دیدی که بهیچ مرده بودم

[illegible]

[illegible] دار ریخ [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible]

خاطر [illegible]

[illegible]

هو

دل از تو رسید و درا امانم
رنگ از تو درید و درا امانم

قدر رز و روصال صبا دانم
داد از هجران کشید و درا امانم

نام من پیش یار شنوان و
گفتوهای شنید و درا امانم

[illegible] تو خود داری
[illegible] دید و درا امانم

در دلم هر چه هست میگویم
طمع از جان [illegible] درا امانم

[illegible] عشق نازکانان
[illegible] درا امانم

[illegible] از تیغ [illegible]
[illegible] دیده درا امانم

[illegible]
[illegible]

میرم هر زمان بسایه خویش
صید صیاد و دیده را امانم

[illegible]

همچو [illegible] و [illegible]
در [illegible] کرده [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

تا شاد [illegible] کوی عشق [illegible] رهائی تو
[illegible] مرا که [illegible] رهائی تو
[illegible] ستاده [illegible]
از [illegible] رهائی تو

مطلب جان دلست و زدل [illegible] جای تو
ای جان من فدای تو ای دل فدای تو
دردم [illegible] گرد و [illegible] گرد دم [illegible] بود
هم دردهای تو [illegible] درد و [illegible]

[illegible] بوده [illegible] بود [illegible]
عالم تمام [illegible] دیده [illegible] و جای تو
وان [illegible] شد [illegible]
[illegible] دل [illegible]

همچون [illegible] دو
در هر دلی که جلوه [illegible]
معشوق [illegible] جلوه [illegible]
[illegible]
[illegible]

تا اینجا خط میر اکرم است [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قال مولانا امير المؤمنين [illegible]

[illegible]

يا ابن ادم انا يوم جديد وانا عليك شهيد [illegible] لن تراني بعده ابدا [illegible]

لنقل الصخر من قلل الجبال
احب الي من منن الرجال

يقول الناس لي في الكسب عار
فقلت العار في ذل السؤال

يزيد سفاهة وازيد حلما
كعود زاد في الاحراق طيبا

وذي سفه يواجهني بجهل
واكره ان اكون له مجيبا

صديق عدوي داخل في عداوتي
واني لمن ود الصديق ودود

فلا تقربن مني وانت صديقه
فان الذي بين القلوب بعيد

نمقه العبد المحتاج الى عفو ربه
الغني محمد [illegible] بن المرحوم [illegible]

المدعو بالناظر تذكرة للاخ الاعز الحاج محمد بيكا وفقه الله لغده قبل
ان يخرج الامر من يده

بسم الله الرحمن الرحيم

قال بعض الناس لبعض العارفين اوصني بوصية جامعة للخيرات
فقال اوصيك بوصية الله رب العالمين للاولين والاخرين قال الله
تبارك وتعالى في كتابه المجيد ولقد وصينا الذين اوتوا الكتاب من
قبلكم واياكم ان اتقوا ولا شك انه تعالى اعلم بصلاح عبيده من كل
احد ورحمته ورأفته بهم اجل من كل رحمة ورأفة فلو كان في الدنيا خصلة
هي اصلح للعبيد واجمع للخير واعظم في القدر واعرق في العبودية من هذه
الخصلة لكانت هي الاولى بالذكر والاحرى بان يوصي الله بها عباده
فلما اقتصر بها علم انها جمعت كل نصح وارشاد وكل خير وارفاد
وقال رجل لبعض العارفين صف لنا التقوى فقال اذا دخلت ارضا
فيها شوك كثير كيف كنت تعمل فقال اتوقى واتحرز قال فافعل
في الدنيا كذلك فهي التقوى ومن هذا اخذ بعض الناصحين فقال
كن مثل ماش فوق ارض الشوك يحذر ما يرى لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصا

كمترين محمد صالح محمد ...

هو

[illegible]

آرام

بود چون بلا از در و دیوار جهان آید
گشته غمخانهٔ دنیا [illegible] سفید

ولە

[illegible] ز فیض صبحدم غافل

ما نظر بازیم ما را صید کردن مشکلست
تو بای غنچه چون گل از برای ما شکفت

ولە

کی طفل از خواب شیرین از برای ما [illegible]

طایر نظاره بیرون میرود از چشم دام

ولە

خندهٔ بیهوده را باشد مرارت در قفا
سجاده دام است و از سازو تسبیح دانه در بر

ولە

زین شکوفه بر ثمر آید بجز بادام تلخ
ز خیر نیست نشستن در کمین صبح

ولە

تیغ باز تو عجب شیر شکار است بیاکرد
ازلی روز از بکام ما صدای بر نخواست

ولە

ساخت [illegible] از دو تو کار اسد
آسیای ما سبحه سنجان ز سنگ [illegible] بود

ولە

در سینه دلم خون شد و از دیده فرو ریخت
بعد از کی اشتیاق برازم [illegible]

ولە

وقت است که امداد نمائی جگرم را ای
بتو بر انجا که [illegible] زرد را اوست

ولە

سیم دار و طلا از [illegible] عیار است
لباس عمر وه عشق زنگ [illegible] طلا بافت

طلای زینتی اما نقره بارات
سبک کمر که از [illegible] جو [illegible]

زرق غرب رسد فیض کاسه [illegible]
که آتشخانهٔ عاشق زداغ تافتست

جعفر آرام

بارده [illegible] ز تخت از گل گرد و زیبائی
بلند سرو ز بالای قدت رعنائی

ولە

[illegible] خاتم [illegible] اسد الله

بانوزند بتو از عین خطاب
کرامت [illegible] حضرت اسدالله

لاف همچشمی آهو بنوازد صحرائی
راست گویند که بعقل بود صحرائی

ولە

ارکان [illegible] از دل کرم [illegible]

نیره بختی چو منت کی بنظر آید
تو که بر [illegible] سرمه زنی پروائی

ولە

تیغ [illegible] نقش خال تو جانانه میکشد

خال هندوی تو چون خلعتی از خط نو
نقاش نقش خال تو دانه میکشد

ولە

با همچو مور خامهٔ او دانه میکشد

مردم دیده ام آمد بمبارک بابی
نقاش چون شبیه [illegible] زار میکشد

پیش اشکم گهر از فیض ندارد رنگی
گویا ز پای خامهٔ خود خار میکشد

کین جگر گوشه دل باشد روان دریائی
از بسکه ناتوان و ضعیفم ز درد عشق

ولە

مانی بجای صورتم ازار میکشد

آمد آرام ز جمعیت احباب بتنگ
دنیای دنی کی وطن آرامست

میرود باز تو سعکدهٔ تنهائی
رم کردن از این جهان فن آرامست

یاد تو از باده بخاطر گرفته ایم
دشوار تر از شکار عنقا کردن

یارب دلی که نیست بدرد زیاد ما
در زیر فلک گرفتن آرامست

آرام

عشق در دلها مقام از درد و از غم می‌کند
کوه در دامان صحرا خواب سنگین می‌کند

گر ببرد این عاشق از جانان کند قطع نظر
باشد از آن جا لبیده و صلش ملا شیم

در پی او باد دایم خواب ... می‌کند
پر گوزیلو بشنیده آغلیه ... بولماز دیرم

وله
آنک الحزن داری عشاق حلقه سنده بولور یار باشیم
تسبیح مقربی تکی تل یار دیر دیری

اگر از عشق خوبان سینه ... دلبر چین داری
دیدم فاشنیده که از مرد مسیدور دیدی

نهان صد حسن یوسف در ... شیرین
دیدم اوزرو کیبش اوشنیده فا ...

گر از سر چشمه شهد قناعت لب ... وطن داری
گوز حلقه سی اوزر مصرفن دیدیم

یکی ابروی خوشش چون ... فردوس اعلا را
دیدم گول قانینه تر دور ... بار دیدن معاشیم

وله
به بیچ زلط ... و تتری در کفن داری
آرام آبری تو شسته ... عضو عضو م را

وله
زخاک کربلا گر خط ... نارم
خیال شعله دارد چو اخگر عضو عضوم را

عمارت پای دل بود ... پر کار دیم
پس از مرگ از ... کنید و سمندر عضو عضوم را

در عیش ... خانه خویش
خدنگش چون ... برابر عضو عضوم را

آن ... نشسته ... ثابت و سیارم
گر نشسته‌ام با جان ... شادی ...

چون مردم دیده ...
تاریخ ... آباد ... الغفور

در ... صلح و ... بخوانند از جمیع آفات و خطرات ...
خواهند بود ... بدار ... الا الله ... محمد رسول
الله ... علی ... الله ... الف الف ...

[illegible]

که بیماری شفا خواهی گوشت میده و ترکیده شده یعنی ذبح شده از کلماء حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم در کتاب کافی شیخ کلینی ره بنظر رسید در کتاب اطعمه و اشربه محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن اسمعیل عمر عن شعیب عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل دخل قریة فاصابه

[illegible]

خط عفران کاهی آقا محمد الهی
مولانا محمد سعید قزوینی

[illegible]

خط جواد با وجود است
خط معلم خرفول
۱۲۱۴

[illegible]

وله

صحبت عاشق و معشوق [illegible]

[illegible] نگاهی کرده ایم

[illegible]

وله

[illegible] زبان چو جوف [illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible] تا خوش [illegible]

ما را نسیم کوی تو از خاک برنداشت

[illegible] نمی‌خرند . مفلس [illegible] داریم

[illegible] که [illegible] باده [illegible]

[illegible] [illegible] دارد

[illegible]

[illegible] دل [illegible] دارد

[illegible]

صد [illegible] بیچاره عاشق . رقیبش [illegible] شده‌ام [illegible] فراغت را

این عاشق بیچاره [illegible] زموج بو یا زنجیر کدام خواب راحت را

بابافغانی

[illegible] شنیده‌ایم [illegible]

خورشید [illegible] شمشیر [illegible] صبح [illegible]

[illegible] مجنون همه دیوانه [illegible]

[illegible] اصل [illegible]

صد [illegible] دل [illegible] خون [illegible]

امروز [illegible] زیر لب [illegible] خنده‌ایم

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

ده بر طول حیات بی عمل [illegible] را . ده بر [illegible] قد دل آرای [illegible]

گر زجوش ما را آبی موج آب زندگی را . مدار [illegible] بلند [illegible] بالای [illegible]

هو

لراقمه ارشد ...

از نشاه نگاه تو میخانها خراب | از گوشه چشم تو پیمانها خراب

[illegible]

از سرگذشت [illegible] سیاهم نکرد یاد | از شب نشینی شده کاشانها خراب

از شعله آتش عشقی بجان ما | از شمع عارض تو پروانها خراب

رفتی و از فراق دلم سوخت چه ا | چون زخم بخیه خورده لبم [illegible] چرا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱۴

[illegible]

بجهت صاحب اصدقا و ملاذ [illegible] الحرمین
از [illegible] محمود [illegible] ۱۱۱۰

این کهنه گلیم رسته بخت ... آثار فوق ... نوشته شد

عالیقدر فسیح مقدار ...

هو الله تعالی

چون [illegible] لاله که [illegible] شربت وصلت چشیده ایم

آیا چه بار تلخی هجر [illegible] کشیده ایم

روشندلان چو آینه از یار [illegible] هستی

هر صورتی که هست به یک چشم دیده ایم

چون آب تیغ در دم [illegible] صاف [illegible]

وارسته از خطر [illegible] آرمیده ایم

اهل نظر بدیده تحقیق در جهان

غیر از غبار حادثه چیزی ندیده ایم

در شهر ما متاع هنر نیست ناروا — بلبل بیا که داد دل ناله میدهی — معجز ز جور یار نداریم شکوهٔ

چون یوسف به سیم عزیزان خریده اند — گلهای این چمن همگی نو رسیده اند — ما از آب و خاک وفا آفریده اند

نوائی

[illegible]

[illegible]

اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

کاکل او [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] شکفت

[illegible] شکفت

[illegible] شکفت

[illegible] شکفت

[illegible] شکفت

[illegible] شکفت

[illegible] شکفت

[illegible]

نظر بابت [illegible] رخشت [illegible]

[illegible] حجاب [illegible]

[illegible]

زلف [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

هو

[illegible] نیست

[illegible] دل [illegible]

از [illegible]

دل [illegible] نیست

درون [illegible] دل

[illegible] نیست

ماه من [illegible]

[illegible] عشق

[illegible]

[illegible] تصویر [illegible]

[illegible] حسب الفرموده قبله گاهی [illegible]

[illegible] محمد قاسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

... رخصت نشنید او عبارات حسون ...

این دو کلمه حسب الاشاره مخدوم الفقرا
عالیحضرت ستوده خصلت صاحب کسیفین
بتاریخ شهر شوال المکرم ۱۱۳۰ در دار السلطنه قزوین
مرقوم قلم شکسته رقم بنده بیضاعت
محمد علی ابن رفیع الدین محمد و اغلاط کرده

سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله

الم عشق تو آسوده نیم ز دو رمحبت برو که آنچه بمن کرد هلال تو بمن
ز رحم سوخت دل مدعی بجای تو بلی بیار هیچکس از عاشقان بجای تو بمن

[illegible]

همچو خواهم که ز ناظر و منظور [illegible]
پروانه دل ها است شمع [illegible]

طرف دامان رخش از غبار خط [illegible]
حلقه موجی بروی آب حیوان گشت

[illegible]

حسب الامر [illegible] لازم الاطاعه [illegible]
مجموعه کمالات نتیجة الاعاظم [illegible] آقای آقا [illegible] تصحیح این صفحه [illegible]
حرره اقل العباد [illegible] دار السلطنه اصفهان صینت عن [illegible] ۱۱۱۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالم ز اشک سیل [illegible] گرفت
این آب گرم ز آتش چشم جهان گرفت

من [illegible] کرده [illegible]
چون شمع سوخت [illegible] گرفت

روز وصال [illegible]
چون [illegible]

گویند [illegible]
اینجا حکایتیست که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

هو الودود الرؤف

قال امير المؤمنين عليه السلام علمني رسول الله صلى الله عليه
واله اذا لبست ثوبا جديدا ان
اقول الحمد لله الذي كساني من اللباس
ما اتجمل به بين الناس اللهم اجعلها
ثياب بركة اسعى فيها لمرضاتك
واعمر فيها مساجدك وقال
امير المؤمنين من قال ذلك لم
يتقمصه حتى يغفر له

روى عن ابي عبد الله عليه السلم انه قال ان النبي
كان يتختم في يمينه وعنه عليه السلم العقيق امان
في السفر وعنه عليه السلم تختموا باليواقيت
فانها تنفي الفقر

هو الله الودود اللطيف

انه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اربع من كن
فيه وكان من قرنه الى قدمه ذنوبا بدلها الله حسنات الصدق
والحياء وحسن الخلق والشكر وعنه عليه السلم انه قال
فيما اوحى الله عز وجل الى داود عليه السلم يا داود كما
ان اقرب الناس الى الله المتواضعون كذلك ابعد الناس من
الله المتكبرون وعنه عليه السلم ايضا انه قال من احب
لله وابغض لله واعطى لله فهو ممن كمل ايمانه صدق

كتبه اقل العبيد شمس بن سعيد الجيلاني في ...

سلالة النجابة والعزة والرفعة والدولة ومجموعة جميع
المزايا والفواضل والكمالات حاجي الحرمين الشريفين
خلف الخلف حاجي محمد سلمه الله تعالى

هو

روی عن ارسطاطالیس اذا كان الانسان شریف النفس
خسیس الابوین كان خسة ابویه زایدا فی شرفه و
اذا كان خسیس النفس شریف الابوین كان شرف
ابویه زایدا فی خسته ولنعم ما قال و افاد فاجاد

هو الودود

قال عليه السلام من السعادة سعة المنزل

هو المستعان

این دعا بسندهای معتبر بجهت
دفع همه بلایا وارد شده

اللهم انت ثقتي في كل كرب وانت رجائي في كل شدة وانت لي في كل امر نزل بي ثقة وعدة كم من كرب يضعف عنه الفؤاد وتقل فيه الحيلة ويخذل فيه الصديق ويشمت فيه العدو انزلته بك وشكوته اليك رغبة منى اليك عمن سواك ففرجته وكشفته وكفيتنيه فانت ولي كل نعمة وصاحب كل حاجة ومنتهى كل رغبة فلك الحمد كثيرا ولك المن فاضلا

بسم الله وبالله ومن الله والى الله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله اللهم اليك اسلمت نفسي واليك وجهت وجهي واليك فوضت امري واليك الجات ظهري فاحفظني بحفظ الايمان من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي ومن تحتي وما قبلي وادفع عني بحولك

وقوتك ولا قوة
فإنه لا حول ولا قوة
إلا بالله العلي العظيم
فالله خير حافظا وهو أرحم الراحمين
إن وليي الله الذي نزل الكتاب
وهو يتولى الصالحين فإن تولوا
فقل حسبي الله لا إله إلا هو
عليه توكلت وهو رب العرش
العظيم
حسبي الله لا إله إلا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم

قال
بعض الأبدال مررت ببلاد
المغرب على طبيب والمرضى بين يديه
وهو يصف لهم علاجهم فتقدمت إليه
فقلت عالج مرضي يرحمك الله فتأمل
في وجهي ساعة ثم قال خذ عروق
الفقر وورق الصبر مع إهليلج التواضع
واجمع الكل في إناء اليقين وصب
عليه ماء الخشية وأوقد تحته نار
الحزن ثم صفه

بمصفاة المراقبة في جام الرضا و
امزجه بشراب التوكل و
تناوله بكف الصدق و
اشربه بكأس الاستغفار و
تمضمض بعده بماء الورع و
احتم عن الحرص والطمع فإن
الله سبحانه يشفيك
إن شاء الله تعالى وتقدس

حسب الأمر ... قلمی شد
... محمد قاسم ١١١١

نور رحمت از آسمان خود رسید که از خدای تعالی چه خواهم که همه یکیها

خواسته با هم گفت [illegible] و اگر یک اینی گفتم چون از دوستی ها

باشد بی نظیر آمد چگونه از وی باید برید گفت بکم [illegible]

در تاریخ [illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible] بغدادی [illegible]

[illegible] در جواب [illegible] که [illegible] خواهی [illegible] در [illegible]

[illegible] حاجی محمد [illegible]

[illegible] جرات [illegible]

[illegible]

[illegible]

در تاریخ شهر شوال المکرم [illegible]

در [illegible] ١٢٤٨

هو

عن علی علیه السلام اعجاب المرء
بنفسه دلیل علی ضعف عقله
عن بعض الاکابر انکم
لن تکونوا العالم زاهدا
ذو عقوبة جاهل زمانه

کتبه العبد المذنب [illegible] محمد [illegible]

از غم دل [illegible] چه پرسی احوال
[illegible] چه پرسی احوال
[illegible] زبان [illegible]
[illegible] چه پرسی
[illegible]
ضعف تن [illegible] چه پرسی احوال
[illegible]
[illegible] چه پرسی احوال
[illegible]
[illegible] چه پرسی احوال
[illegible]
[illegible] چه پرسی احوال
[illegible]

هو

قال المفسر وفي تفسير قوله تعالى فنادته الملائكة وهو قائم يصلي في المحراب ان الله يبشرك
بيحيى مصدقا بكلمة من الله وسيدا وحصورا ونبيا من الصالحين ان معنى الحصور انه لا يقرب
النساء حصر النفس ومنعها من الشهوات المباحة وهو غفلة من الغفلات وعثرة من العثرات لان
عدم مباشرة النساء ان كان عبادة فابوه احق واسبق ان كان غير عبادة فمع انه [illegible]
رهبانية مبتدعة لا يليق به وينافي ظاهر سياق الآية الشريفة لانها حيث للتبشير والتمدح والذي خطر بالبال
ان ام مريم وام يحيى كانتا اختين لاب وامهما عمة عمران الاخرى عند زكريا عليهما السلام فلما راى زكريا عندها الرزق
قال انى لك هذا قالت هو من عند الله تمنى هنالك انهما ان يكون له من خالتها وكان زوجة مريم ويكون
هذه الكرامة لها ولذريتها فقال رب هب لي من لدنك ذرية طيبة فاستجاب الله له ذلك لكن [illegible]
الحصور اي ان الولد ممنوع من المريم لانها آية للعالمين ومصدقا يحيى بعيسى بن مريم بانه مخلوق من تراب
منفوخ في رحم مريم كما في قوله ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلق عيسى من تراب كما خلق آدم من تراب ثم قال له
كن فيكون وعند الناس انه مخلوق من روح مجرد والمراد بهذا تقديم الدعاء وتاخيره الى يكون في غلام
الى [illegible] التبشير وكانه عليه السلام لما فهم الحصر تمنى تجديد الفراش فلما بشر سبحانه ان الولد يكون من امراتك
الى قوله كذلك الله يفعل ما يشاء وقال رب اني [illegible] قال رب اجعل لي آية قال آيتك الا تكلم الناس ثلاثة ايام
الا رمزا اي علامة اعرف بها وقت الحمل لاتلقى هذه النعمة اذا جاءت بالشكر قال آيتك الا تقدر
على تكليم الناس ثلاثة ايام الا رمزا اشارة بيد او راس وغيرهما [illegible]

ليعلم ان حبس لسانه يكون عن القدرة على تكليمهم فضيحة ويكون قادرا على التكليم بذكر الله تعالى
واقول معنى قوله رب اجعل لي آية اي علامة اعرف بها وقت وضع مريم عيسى عليه السلام قال علامتك ان لا تكلم
الناس بالحجة والمعارف اليقينية ثلثة ايام لانه لا يكون حجتان في زمان واحد ناطقين بالحجة وفي هذه الثلثة ايام
يكلم الناس عيسى عليه السلام في المهد بقوله اني عبد الله آتاني الكتاب وجعلني مباركا الخ ويؤيد هذا ما في الكافي في كتاب
الحجة عن بريد الكناسي قال سألت ابا جعفر عليه السلام اكان عيسى بن مريم حين تكلم في المهد حجة على اهل زمانه فقال كان
يومئذ نبيا حجة لله غير مرسل اما تسمع لقوله حين قال اني عبد الله آتاني الكتاب وجعلني نبيا وجعلني مباركا اينما كنت
واوصاني بالصلوة والزكوة ما دمت حيا قلت فكان يومئذ حجة لله على زكريا في تلك الحال وهو في المهد فقال
كان عيسى في تلك الحال آية للناس ورحمة من الله لمريم حين تكلم فعبر عنها وكان نبيا حجة على من سمع كلامه
في تلك الحال ثم صمت فلم يتكلم حتى مضت له سنتان وكان زكريا الحجة لله على الناس فصمت عيسى سنتين
ثم مات زكريا فورثه ابنه يحيى الكتاب والحكمة وهو صبي صغير اما تسمع لقوله عز وجل يا يحيى خذ الكتاب بقوة وآتيناه
الحكم صبيا فلما بلغ عيسى عليه السلام سبع سنين تكلم بالنبوة والرسالة حين اوحى الله تعالى اليه فكان عيسى الحجة على يحيى وعلى
الناس اجمعين والله اعلم بحقيقة وحقيته كتبه امتثالا [illegible] لا [illegible] الامجد
كلا للملتمس [illegible] الحاج محمد بيك وفقه الله تعالى لابتغاء المرضات واكتساب الحسنات

وانا [illegible] بن خليل الله [illegible]

المحرره

زسامانم مپرس سر پا ز سودا سر دارم	لب خشک و دل پر حسرت و چشم تری دارم

نه تو در حسن من هم در وفا طاقم به این گرها

بهر داغ لاله رویان محضری دارم

سیهم توتیا از سوده خورشید اگر سازد

بچشمم در نیاید دیده بر خاک دری دارم

تعلق باعث افغان بود منع جرس نتوان دلی آویخته از تار زلف دلبری دارم

ولـه

نباشد کشتیم لطمهٔ موج خطر تا کی	بدریای تو گل چون قناعت لنگری دارم
ز اشک لاله رنگم لعل تا نی رشک افتد	گل خورشید از آه شرر بارم ز رنگ افتد

حدیث هر زن که بهای اشکم که شهو بهایت برسوایی برآرد سر چو طفل شوخ و شنگ افتد

قال علیه السلم ویل لمن آحاده تغلب اعشاره یعنی ویل از برای کسی که گناهان یک یک او زیاده آید

بر حسنات او که یک را ده می دهند که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا

یجزی الا مثلها ولـه علیه السلام ایاک والکذب فان کل راج طالب

وکل خائف هارب ولـه علیه السلم لسان العاقل وراء قلبه وقلب الاحمق فی فیه

قال سمعت اباعبدالله ع یقول شرب السویق بالزیت ینبت اللحم ویشد العظم ویرق البشرة ویزید

حرره المذنب ابن شاهبوداق بیک بابانا نوسال محمد علی المامور بعد در سنه ۱۱۱۲

محمد بوداق بیک محمد بیک رحم الله من قرأ الفاتحه

المحرره

نی باندام تو تنها دل صنوبر میدهد	بهر نخل قامتت سرو سهی سر میدهد
نامهٔ عاشق ببال شوق میگردد بلند	جذبهٔ بیطاقتان مکتوب را پر میدهد
اهل ریش ریا بر منت کس نیستند	ابر میگیرد ز دریا آب و گوهر میدهد
حیف باشد زاهد خشک از کف گیرد شراب	باده در دست تو یارا از آب کوثر میدهد
گر بقا داری هوس در گفتگو هموار باش	شمع بالای زبان خویشتن سر میدهد
بر بندد او تارک یا منت تاج از سپهر	کی سر عریان تنان پهلو بافسر میدهد
در گرفتاری کسی از سودای او نقصان نکرد	میستاند دل ز عاشق دین بتر میدهد
میرسد فیض پریشان از منعم بخلق	شانه از زلف تو دائم بوی عنبر میدهد
هر قدر معشوق زیباتر سخن رنگین‌تر است	از نگار خوب داد خود سخنور میدهد
بیکلالان از جفای چرخ دون آسوده‌اند	آسمان پیوسته آزار هنرور میدهد
دیده‌ام مژگانت چو دست انداز ابروی تو شست	تیغ خون ریزت کجی وقت تحجر میدهد
کاکلش بی فتنه سازی نیست تحت تکیه فقیر	لیک او از کینه جویی جای بر سر میدهد

وکتبت تذکرة لاجل الاعز المکرم المخدوم المعظم صاحب السیف والقلم حاجی محمد بیگ زاد الله توفیقه

ز بلده دراین حین مراجعت من الاطفه اصفهان صانه الله عن الحدثان الی الجیلان باتفاق

در شهر رجب المرجب من شهور سنه احدی عشر و مائه بعد الالف انا العبد العاصی الفقیر الی رحمة الله الغنی

من محاضرات الراغب

قال امير المؤمنين صلوات الله عليه
عليكم باقتناء الاخوان فهم عدة
في الدين والدنيا الاترى الى
قول الله تعالى حكاية عن قول اهل
النار يقولون فما لنا من شافعين
ولا صديق حميم ٥

قيل لعبد الله ابن المقفع اصديقك
احب اليك ام نسيبك فقال
انما احب النسيب اذا كان
صديقا ٥ وقال الاخ نسيب
الجسم والصديق نسيب الروح ٥

وفي المثل رب اخ لم تلده
امك ٥

قيل صحبة الاخيار تورث الخير وصحبة
الاشرار تورث الشر كالريح اذا مرت
على النتن حملت نتنا واذا مرت
على الطيب حملت طيبا ٥

قيل لا تصاحب الا رجلا ترجو نواله
او تخاف يده او تستفيد من علمه او
ترجو بركة دعائه ٥

قال جعفر بن محمد عليه السلام عليك
بصحبة من ان صحبته زانك وان نزلت
بك حاجة مانك وان سألته اعطاك
وان تركته ابتداك وان رأى حسنة
اظهرها وان رأى سيئة كتمها ٥

نقلت هذه الكلمات من خط شيخ المحقق
شيخ بهاء الدين محمد العاملي والد العالم سيد محمد [illegible]

قيل لابراهيم الخليل ع لم لم تصحب الناس
قال ان صحبت من هو دوني اذاني
وان صحبت من هو فوقي تكبر علي وان
صحبت من هو مثلي حسد علي فاشتغلت
بمن ليس في صحبته خوف ولا في انسه وحشة
ولا في وصله انقطاع ٥

قال الحكيم افلاطون الالهي
الارض كرتي والافلاك قسي والكواكب
سهام والانسان هدف والله رامي
فاين المفر ٥ روي عن امير المؤمنين ع
انه قال في جوابه ففروا الى الله ٥

قال فيثاغورس من لم تقهر
نفسه جسده كان جسده قبر النفس
٥

منه من لا يحضره الفقيه
من ورد شي من شعور شاربه في ماكله
او مشربه [illegible] سبعين
مرة صدق قال الصادق ع
اخذ الشارب من الجمعة الى الجمعة
امان من الجذام صدق
وقال ع من لم يأخذ شاربه
فليس منا صدق وقال ع
احفوا الشوارب واعفوا
اللحى ولا تشبهوا باليهود صدق
وقال النبي ص لا يطولن احدكم
شاربه ولا ان يتخذه مجنا يستتر به
صدق

نقلت هذه الكلمات من خط
الشيخ محمد بن الشيخ حسن بن الشهيد الثاني
عليه الرحمة ٥

لمجنون العامری

الا یا طبیب الجنّ ویحک داونی … فانّ طبیب الانس اعیی دوائیا

یقولون لیلی بالعراق مریضة … فیا لیتنی کنت الطبیب المداویا

لقد لامنی فی حبّ لیلی اقاربی … اخی وابن عمّی وابن خالی وخالیا

تعشّقتُ لیلی وهی طفلٌ صغیرةٌ … وکنتُ غلاماً ما بلغتُ الثمانیا

فشابَ ابن لیلی ثم شابَ ابن بنتها … وحرقة لیلی فی الفؤاد کما هیا

یقولون لیلی سودةٌ حبشیّة … فلولا سواد المسک ما کان غالیا

علیّ اذا لاقیت لیلی بخلوة … زیارة بیت الله رجلان حافیا

فیا ربّ لیلی انت ربّی وربّها … فحِل للیلی بعضها فی فؤادیا

والآف والعشق بینی وبینها … اعیش کفافاً لا علیّ ولا لیا

یقولون اجسام الجبین نضوة … وانت ضخیم لست الا مرائیا

فقلتُ لانّ العشق خالف طبعهم … ووافق طبعی فصار غذائیا

نقل هذه الابیات من خط بعض الفضلاء المحققین میرزا محمد رفیع النائینی

و انا المفتاق المارحمة ربه الغنی سید محمد التنکابنی

للشیخنا البهائی … دام مجده

یا نفس مضی عمرک عاما عاما … من فضلک لم تحصلی اتماما

حصلت فقاهة و فضلا و کلا … للملک لم تحصلی اسلاما

در کتاب موسوم بکافی شیخ کلینی در کتاب دعا روایت فرموده
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون فارغ شدی از تشهد و سلام
که بعد تشهد واقع نماز است مطور این است که بدون فاصله دست بردارد
این دعا را بخواند هر نماز واجبی و مستحبی مواظبت نماید و در عقب هر نماز بر
میگردانند روح او را بعد از فوت در فرش و می شود زنده و رزق داده
میشود و متنعم میشود تا روز قیامت و دعا این است که اللهم
اغفِر لی مغفرةً عزماً لا تغادِرُ ذنباً ولا ارتکب بعدها محرّماً
ابداً وعافنی معافاةً لا ابلوی بعدها ابداً واهدنی
هدیً لا اضلّ بعده ابداً وانفعنی یا ربّ بما علّمتنی واجعله لی ولا
تجعله علیّ وارزقنی کفافاً وارضنی به یا ربّاه وتب علیّ یا الله یا الله
یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم ارحمنی من
النار ذات السعیر وابسط علیّ من سعة رزقک واهدنی
لما اختلف فیه من الحقّ باذنک واعصمنی من الشیطان الرجیم
وابلغ محمداً صلّی الله علیه وآله عنّی تحیةً کثیرةً وسلاماً
واهدنی بهداک واغنی بغناک واجعلنی من اولیائک
المخلصین وصلّی الله علی محمدٍ وآل محمدٍ آمین

معهود ... این بیت ... [illegible]

... معلول ... علت ... [illegible] ... عقل اول ... [illegible]

مراد ... [illegible] ... صراط مستقیم ... [illegible]

... علت و معلول ... [illegible] ... و العلم عند الله

[illegible]

دعاء جلیل القدر عظیم النفع ... عن مولانا ... العسکری علیه ...

أَصْبَحْتُ اللّٰهُمَّ مُعْتَصِماً بِذِمامِكَ المَنِيعِ الَّذِي لا يُطاوَلُ وَلا يُحاوَلُ مِنْ شَرِّ كُلِّ غاشِمٍ وَطارِقٍ وَمِنْ سائِرِ مَنْ خَلَقْتَ وَما خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِكَ الصّامِتِ وَالنّاطِقِ فِي جُنَّةٍ مِنْ كُلِّ مَخُوفٍ بِلِباسٍ سابِغَةٍ وَلاءِ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحْتَجِباً مِنْ كُلِّ قاصِدٍ لِي بِأَذِيَّةٍ بِجِدارٍ حَصِينٍ الإِخْلاصِ فِي الاعْتِرافِ بِحَقِّهِمْ وَالتَّمَسُّكِ بِحَبْلِهِمْ جَمِيعاً مُوقِناً أَنَّ الحَقَّ لَهُمْ وَمَعَهُمْ وَفِيهِمْ وَبِهِمْ أُوالِي مَنْ والَوْا وَأُجانِبُ مَنْ جانَبُوا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعِذْنِي بِهِمْ مِنْ شَرِّ كُلِّ ما أَتَّقِيهِ يا عَظِيمُ حَجَزْتُ الأَعادِيَ عَنِّي بِبَدِيعِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ إِنّا جَعَلْنا فِي أَعْناقِهِمْ أَغْلالاً فَهِيَ إِلَى الأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ

[illegible]

چشم و ابرو و رخش ... [illegible]

[illegible]

... آنکه ... [illegible]

جز الف قد یار ... [illegible] ... نیست جا که ... [illegible]

[illegible]

ساقی ... [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الهي بالمحمدية المحمودة وبالعلوية العالية و
بالفاطمية البيضاء وبالائمة الطاهرين وبالانبيا
والمرسلين وبالاوصياء المرضيين وبالملائكة
المقربين وبحق من ناجاك في البر والبحر وبعبادك
الصالحين وبحقك الواجب عليهم اسئلك ان تصلي
على محمد وال محمد وان تشفيني من جميع الافات والعاهات

روي ... سفيان ... واصبت الصبح ...
من الرواية قال ... بسم الله الرحمن الرحيم ...
قل وانت جالس ... لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم يا دائم ...
لا حول ولا قوة ... يا احد يا صمد يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام

آيات قرآن آيه اول در سوره انعام است

ومنهم من يستمع اليك وجعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي آذانهم وقرا وان يروا كل آية لا يؤمنوا بها حتى اذا جاؤك يجادلونك يقول الذين كفروا ان هذا الا اساطير الاولين

آيه ثاني در سوره بني اسرائيل است

واذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجابا مستورا وجعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي آذانهم وقرا

آيه ثالث در سوره كهف است

ومن اظلم ممن ذكر بآيات ربه فاعرض عنها ونسي ما قدمت يداه انا جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي آذانهم وقرا وان تدعهم الى الهدى فلن يهتدوا اذا ابدا

آيه رابع در سوره نحل است

اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئك هم الغافلون

آيه خامس در سوره جاثيه است

افرأيت من اتخذ الهه هواه واضله الله على علم وختم على سمعه وقلبه وجعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله افلا تذكرون

وقال جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام العافية نعمة خفية اذا وجدت نسيت واذا فقدت ذكرت

وقال امير المؤمنين علي عليه السلام العالم اذا سكت ... من طمع ... واذا تكلم ...

كتبه ابو طالب بن محمد معصوم

قال جعفر بن محمد الصادق ...

كتبه ابو طالب بن محمد معصوم الحسيني نواده نواب ميرزا ...

قال
امير المؤمنين عليه السلام
البخيل لا يدخل الجنة ولو كان
زاهدا والسخي لا يدخل النار ولو كان
فاسقا خصلتان لا تجتمعان في المؤمن البخل وسوء
الخلق ٥
روي عن بعض الندماء ما اشد على الكبراء يعيشون في الدنيا عيش الفقراء و
يحاسبون في الآخرة حساب الاغنياء ٥ قال بعض الفصحاء زيادة المرء في
دنياه نقصان وربحه غير محض الخير خسران ٥ قال الجنيد قدس الله سره
طالعت الفقه واخترت من البيع الرهن فرهنت الدنيا نفسي عند ربي واخترت من النكاح
الطلاق فطلقت الدنيا واخترت من الجراح القتل فقتلت نفسي واهلكتها خير الناس
من اخرج الشهوة من قلبه وعصى هواه في طاعة ربه ٥ العبد الذليل على نفسه

يا من بدنيا اشتغل
قد غره طول الامل ...

اللهم ان مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى عندي من عملي

اللهم ان لم اكن اهلا ان ابلغ رحمتك فرحمتك اهل ان تبلغني وتسعني لانها وسعت كل شيء برحمتك يا ارحم الراحمين

والبليات بسم الله الشافي بسم الله الكافي بسم الله
المعافي بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض
ولا في السماء وهو السميع العليم افوض امري الى الله
ان الله بصير بالعباد لا اله الا انت سبحانك اني
كنت من الظالمين حسبنا الله ونعم الوكيل نعم
المولى ونعم النصير ما شاء الله لا قوة الا بالله
العلي العظيم

[illegible]

عمل گندم

از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم منقولست که هر که را مرض صعب روی نماید و بر سینه او دانهای از گندم بریزند و در محل ریختن مریض این دعا را باید بخواند اگر تواند والا دیگری بر او بخواند

اللهم انی اسئلک باسمک الذی اذا سالک به المضطر کشفت ما به من ضر ومکنت له فی الارض وجعلته خلیفتک علی خلقک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعافینی من علتی برحمتک یا ارحم الراحمین پس بنشیند و گندم را جمع کند و یکبار دیگر بخواند و آنرا بفقرا دهد هر یک را مدی البته از آن مرض صحت یابد ان شاء الله تعالی

عمل گوسفند

سه راس گوسفند یا پنج راس یا هفت راس گوسفند حلال بهم رسانند که بی عیب باشند و شاخ شکسته و خصی نباشد و یک یک را بگرد بیمار بگردانند و در وقت گردانیدن این دعا بخوانند

اللهم یا منزل الشفاء ومذهب الداء صل علی محمد وآل محمد وانزل علی وجعی هذا المریض الشفاء انک علی کل شیء قدیر و هر گوسفند را که بگردانند بعد از گردانیدن بیک پارچه قند در دهن آن کنند و بعد از آن گوسفندها را میان مستحقان قسمت نمایند و اگر بکشند و گوشت را قسمت نمایند هم خوبست اما پوست و کله و پاچه را نیز بمستحق برسانند

[illegible]

شوکت بخارایی

خیال ناوک نازش گر کارش کرد مهمانم	بجمع اشک میبینی آب و دانه و بشیرازیانم
شیم از پیکر ضعف ترده بخت با تو الهی واللو	که چشم بیما نگاهان تصور استخوانم
ز رشک مرا گر زد سوی آتش بدید یکباند	خس و خار است از مژگان ببلبل آشیانم
ستانم جهان از حجابی عنان خوشین شوکت	بهبار می نگاه گر افشری برگ حنا نیم
وله	
حسن حرالله بمع ناریجه نور سو	گوهر غلطان گشته قیامت داد طرز سو
ترک ابرو بی دهان که فنا	داده حضه تحفه تا ابوتش منصور را
معالی بهجا گشت بارانش لت	نمک شکر مصر هر کاروان مور را
منظر ساغرم بهجاطع عشرت شکنه	منصب چینی نوازی سید و فغفور را

[illegible]

منقولست که روزی حضرت امیر مؤمنان و امام متقیان علیه صلوات الله الملک المنان جمعی از
درویشان گذشت از ایشان پرسید که شما چه کسانید ایشان عرض کردند که نحن
المتوکلون حضرت امیر فرمود که مرتبهٔ توکل بکجا رسیده عرض کردند که اذا وجدنا
اکلنا و اذا فقدنا صبرنا یعنی هرگاه یافتیم میخوریم و هرگاه نیافتیم صبر میکنیم حضرت امیر
فرمود که هذا فعل الکلاب عندنا گفتند پس چگونه باید بود حضرت فرمود که چنانکه
ما هستیم اذا وجدنا بذلنا و اذا فقدنا شکرنا هرگاه بیابیم ببخشیم و هرگاه نیابیم شکر میکنیم

[illegible]

... منتخبات ...

... بخط خود ...

[illegible]

دعاء التوسل الی الرضا صلوات
الله وسلامه علیه وعلی آبائه

مرویست

[illegible]

کر دعای توسل بآنحضرت را بعد از
هر نماز فریضه سه مرتبه بخوانند

[illegible] مهمات ... از آفات و بلیات

... محفوظ مانند

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم انی اسألك بحق ولیك الرضا

علی بن موسی علیهما السلام

الا سلمتنی و

جمیع اسفاری فی البرار والبحار
والجبال والقفار والاودیة

این حرز یست شریف که برای پیغمبر
جبرئیل امین آورده که آنحضرت خوانده

حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام و مرویست که ...

[illegible]

یا هو یا من هو یا من لیس هو الا هو

یا حی یا قیوم یا حنان ...

لا اله الا انت صل علی محمد
وآل محمد وکن لفلان بن فلان

حصنا منیعا یا رب العالمین

وصلی الله علی محمد خاتم النبیین وآله

الطاهرین

کتبه العبد ... محمد طاهر ...

تمت

والغیاض من جمیع ما اخاف واحذر

کباب آتشم امروز از لعل می آلودش | رقیب بوالهوس کآبدارم از جگر جوشش

چو گنجشک مرغ دل به دست طفلی بی باکی | ز جان حفظ عزیز شرط الله آمیکه زدوش

خال هندوی تو چون سودا گر ملک حبش | نشسته یار به پیش ناز چیست بسم

از آن چهار آیه در زبور نشست | ناز خویش و فضا کی که آفتاب شر

او را که ایمان ...

در محیط اندکی کوبش خطر دارد خطر | دم مزن بیجا حباب کو سر دارد خطر

[illegible]

مهر را بی پرده نتوان دید ورنه ... | پرتو ان ... چون صبا ...

خلعت ... افلاک ... | بروی ... چشم ... ازو ...

زهد خشک ای ... طرف ... عشق ... | زهم ... غیرت ...

بس ... این ننگ بالای ننگ | تو چون ... شدی ...

[illegible]

تمام ... چون ... شد ... در بر | حسن ...

زسر تا پا لباسی غیر سنجاب ... | عزیز القدری صاحب سفینه ...

خط احمد ...

در ... از صحیح بخاری و در ...

از ... مسلم مذکور است که حضرت ... علیه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بفضیلت دستگاه استادی ام اخوند ملا محمد

حضرت کریم متعال ذات محمدت خصال آن در

یکدانه

دریای فضل وکمال

وجلال آنکه

دریای فضل عزت وجلال آنکه

وواریکانه فلک عزت [illegible] کافیه بیان وافیه

بیان اشارات شافیه ببیان [illegible] شکل احوال طوطی

نبیان پرداخته بنیان [illegible]

برانداخته [illegible]

برهان پرداز عقل بیضا آئین وبدیهه

سنادر خرده بین نتیجه ابکار افکار

عبارات وامثال [illegible]

ذلکی [illegible] پرداخته عکس مثل [illegible]

سرکشتگان بادیه جهالت وگمگشتگان

ظلالت را راه نمای قواعد دین وبنیاد

مذهب متین [illegible]

انوار هدایت آثار خورشید اشتهار معتکفان

عبادت خانه ملت بیضا اقتدار سرمایه

نصیر بیکس سرکار طوبی آشیان نوشته شده

بخشش استبصار وشمع یقین اعلی استادی

از اطوار [illegible] زمان

دوران مصون ومامون

وافاضه بذات ملکی صفات

با [illegible] الا مجد بندکان [illegible]

رقم [illegible]

مضمار اظهار [illegible]

ایام

مفارقت تواند کذاشت بنابرین طومار

شدت ناهموار مهاجرت در نور دیده بضمیمه منیر

اخلاص خالص صادق العقیده [illegible]

[illegible] مهاجرت اشتمال را معروض میدارد

درجواب کتاب بفضیلت دستگاه مزبور نوشته شده

[illegible] نامه که [illegible] آورد

جان دادمش بمژده وخجلت همی برم

زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

یعنی مکتوب سراسر مرغوب فصاحت وبلاغت

اسلوب احسان وامتنان بنیان محبت ومودت

بیان کلمه

[illegible]

از جانب عالیحضرت فضیلت [illegible]

[illegible] جامع المعقول والمنقول

ومعارف [illegible] آکاه

والاصول [illegible]

قابلیت [illegible]

[illegible]

کلشن هدایت واستعداد بکستیاری استعداد

اندیشه فراست بیشه اش بر زنک وبواعث

[illegible]

وبر هر فقره بلاغت ثمره اش زبان بیان هزاران

آفرین کفته از روشنی استعارات غریبه موسی

طور بیان معجز آید بیضا واز رنکینی لطایف عجیبه

واماندکان بیه دوری را سراسر شجره نور وضیا

[illegible]

وکیاست مستغنی الالقاب شمس افلاک میکرداند

ومینماید که بنابر زیادتی اشتیاق دریافت

بحاجی محمد بیک ولد مرحوم نواب خلف

سلطان نوشته شده در زمان [illegible]

[illegible]

محبت کثیر المسرّت ملازمان سامی که اظهار آن
بهیچ وجه در حیز ظهور در نمیتواند آمد مگر مضمون
القلب
یهدی الی القلب و ست
از شیوه بلاغت نشان تو جز آن عدیم المثال
جو از ارسال مکاتبات و مراسلات متعارف بعضی و
حقیقت این شیوه و داد که مواد ستر داد اظهار اخلاص
و اشتیاق و منم که کدورت و نفاق میگردد و برد از
بیانش متعارف که از بی خرابیت
مخلصان صادق
العقیدت
در آمده بانتهاء اقل مراتب اشتیاق و اظهار
ادای سپری از شکر توجه و احسان ملازمان
علاما خوارم چه گونه شکر این نعمت گزارم یعنی
دستی نمود امید که ذات مرضیة الصفات
ایمن الاماکن ملکی منش بعد توجهات شامل سرافراز
عظمت دستگاه در حفظ ملازمان
ممتاز و مقرر باشند بمنّه و کرمه
ایضا بمشار الیه نوشته شده بعد از یاد بود
مخلص تحقیق فلان بانهای تمنای دریافت
صحبت کثیر المسرت خدام حضرت رفیع المنزلة

والمقام جلالت و دولت و نیابت پناه مناعت
وعظمت و شوکت دستگاه فطانت و فراست
و کیاست
انتباه سلالة النجبا و ارباب
التمکین مستغنی الاوصاف فلان خود را در سلک دولتخواهان
بیکانکی و مخلصان بلا تمکین مستغنی عبارت امیدوار توجهات آن
مهر شعار و از نسبت شهر آنکه از جمله محبان صادق تم ده از
الثقات کوته نظر کیمیا اثر بهره و کوشش نشینی
و انموش نکرده اند بعد از علی
دوام
رسمی منهی رای آفتاب انجلای ملازمان سامی آنکه
موازی بیست عدد نارنج که هر یک محفل دوستی را
فانوس خیال و شب مهجوری را یکی چنین بدر و دیگر
مانند هلال هر یکی از هر یکی حدیقه محبت آمیز برا
بنزله
آزادان
جای یار و هر پرده ازبک بود مظهر اجمیع
خش هوادار و کارآرا گذاردند و ابو
صدق بر آزادی لطف
ساکنان نوبهار نکهت چنین ...
باغ دوستی همنشین
...ار ...
قطعه ماهی که هر یک در دو ماهی سر سال میسوده
و در بعض از ماهی زیاده تا زیاده نموده سرخاری از آن

گلشن مودت را گل بنی بر از گل امید و هر فلس مفلس نقد وصال را محمدی سکوک بسکه جدید گوش بیک
صدف مرجان شده مشعر باینکه سد الکان مسالک شناور سرخ رو باشند و هر فردی لب اظهار را
باز کرده و صف حال را بزبان بمقال بر سبیل تعریض دیگری در ضمن این مصرع بیان نموده که در طریق
دوستان شور کردن خوب نیست و آن دیگر از سر جرب نرم در جوابش قدرات کرده که بلی از یک نمک
زانشاه خود بگذر و شراب پاکیزه طینتان بجلادنمک خورند سخن همیشه متصف بدرستی و پیشه هات
راستی بوده که ملازمان عالیشان یاد بود نموده بودند عاید اینجانب گردید بنابر مضامین فقرات
سابقه بنهایت نسیم جان رسید اما چون از ابتداء زمان مفارقت تا حال ریحان
کلک جواهر سلک را که هر اینه سودائیان بادیه دوری و تشنه کامان وادی مهجوری را دماغی تازه و خورمی
باندازه می بخشند دیده اعتبار ندیده گوش هوش سخن نیوشش از زبان حال شکوه مقال زمزمه ملال
می شنید زیاده عمر و دولت و اقبال باینده و بی زوال باد برب العباد

بحضرت فضیلت دستگاه میرزا فخر الدین محمد ابن میرزا علانقی منجم باشی نوشته شد

عجب که مفتاح انشاء مراتب اشتیاق بدستیاری خصر فصاحت بیان بلاغت تبیان در جلیس مختصری
عنوان ایضاح معانی بدیع را عقده کشای تعقید لفظی و معنوی تواند نمود چه حقیقت قانون خلجان را
نجهان اسباب بدقیس و پایه بونهایه اساس است که بشرح اشارات تذکره قواعد آن شافی
و گرای مدارک وافی و کافی تواند شد بنابرین کمیت قلم شکسته رقم بجانب منهاج زبدة الاصول
مقاصد عدة الداعی گردیده شرح لمعه از خلاصه معالم دعا تحریر مینماید امید که کوکب اقبال در اعلی
مدارج کمال کامل بود از بحار الانوار شمع یقین گوهر مراد اقتباس نموده عین الحیوة رقم عبیر شمیم را
حیوة القلوب دانسته از استبصار احوال هدایت اشتمال بدستور مسرور گردانند

ایضا بمشار الیه نوشته شده گله آمیز

دست آویز که کرسی نشینان عالم دانش و دقیقه سنجان اوراق طبقات آفرینش و یکه سواران فرس
فراست و بینش را علاوه اسطرلاب چگونگی احوال اورنگ نشینان دوری تواند شد سلسله صفای مکاتبات
و لوایح مراسلات خواهد بود لیکن تا وقتیکه عضاده دوستی تناظر ندانسته باشند در استعلام
امور دقیقه حصول وافر هویدا و ظاهر خواهد شد بنابرین تا خاطر دل را مانند حجره ...

نمودی و مزین بنقوش ارتفاعات غیر ساخته باشند مدار الیه ثوابت و سیار آفاق چگونه میتوانند
گردید پس اگر بر جاده دوستی مستقیم بوقوع باشند ظل عاطفت مستوی میباید و اگر مقاطع باشند
معکوس صورة میتواند داشت امید که کوکب طالع زینت بخش مطالع گردیده بر تفطرات ارتفاع دایر گردد

بقبله گاهی ام میرزا محمد مهدی بامشرف ایلچی فارس نوشته شده

چگونه دبیر بلاغت تقریر بیان تحریر بنان قلم شکسته زبان فردی افراد روزنامچه شدت ایام مفارقت
ملازمان عالیش را ثبت دفترخانه دیوان ضابطه نویسان نماید چه هر یک را طوماریست که استیفای
کیفیت مجملی از آن بتفصیل توجیه بر صفحه حقیقت در نمی آید بنابرین سرخط نویس خامه اظهار عرض ملخص
آنرا نیز منهای داشته تصحیح تصحیح نظر کیمیا اثر واگذاشته بجانب انهار مراتب اشتیاق می آید و مینماید که شوق
ملاقات سراسر برکات آن بقرینه عدیم النظیر آنکه خرد خرده یاب تصریح نبعم نامی آن عالیجناب را
خلاف آداب یافته بطریق رمز و ایما در لباس اینمعنی هویدا ساخته بلکه میرزا محمد مهدیا
با باده وصل تو زمن هم کرد ازراز دل من آخری کم کرد باشد چو خم دل از تو گردد نقسیم
هم کرد اگر یاد تو در هم کردد نه بحدی رسیده که عنصری از معشار و انده کار بسیار آن در جستجو
روزگار باز و آشکار تواند کردید زبان ناطقه در وصف شوق مالالست چه جای کلک بریده زبان
بیهده گوست امید که وصول حصول شرف ادراک حضور موفور السرور تحصیل ارباب التحاصیل آرزو و اشتیاق
مقرر گردد و بلیت ولعل تحویل ارباب التحاوین دوری و افتراق راجع نگردد بمنه و کرمه انجنان منتظرم
ورده شوق که اگر زود بیابی دیر است تا ترتیب مجموعه افراد لیل و نهار در دفترخانه روزگار در کار
و برقرار است عرض اسباب بزرگی آن بزرگوار مانند طول ایام بهار روزافزون و بهره آثار ربابالبیرحو الاسحر

در جواب کتابت مشار الیه که اقتباس سه آیه کریمه نمود بود که درین آیات بعد اقتباس شده نوشته شد

ای تو مجموعه ساز دانش و حل از تو عنوان پذیر فرد کمال بایه ات برتر از سپهر برین در پناه تو مهر سایه گزین
اوج رفعت حضیض پایه تو عقل کل جزوی از درایه تو کوه ذات تست از زنده باد بخت همیشه فرخنده
دولت هر زمان فزون بادا خصم جاه تو سرنگون بادا ای تو مسند نشین عز و جلال همنشین تو دولت و اقبال
خواهم از روی صدق ای بینش بامن خاکسار خیر اندیش یکدو روز ز خاک بر گیری مهر سان ذره را ببر گیری

ای خوش آن وقت کز قدوم شریف یاد آب حیات جسم نحیف چند روزی زمین بخت بلند کردم در زمانه دل خورسند
شاد کردم ز وصل آن سرور سر رفعت برآوردم افسر آمد آن وقت گزنشیب و فراز شنود از من زبان شکوه دراز
مینوشتی ز بهر خورسندی بیش از نیم نام فرزندی بعد فرزند نیم نکردی یاد بسلامی که من شوم دلشاد
مگر این نامه همایون فال که شد عنوان طراز جاه و جلال اگر این شیوه از بزرگ بود مهر بر مهر مهر من افزود
ور ز راه خفیف و خواری در میان دهی و بازاری هست این شیوه ات بحق خدا نیست جاه تست خواری ما
من نه آنم که از کم و از بیش از سپهر بلای کین اندیش کایدم پیش رو از تو تابم حالت خویش را تبه یابم
گر گزندی بمن رسد از خویش گوش باشد بجان من این نیش سهل باشد اگر شود آسان بر من این جورهای دوران
هر چه از جور سینه ریش کنی مهر ما را از بیش بیش کنی سرافرازا بجه گرانی که نگاشته خامه مشکین عمامه رقم
زده کلک جواهر سلک عالیحضرت رفیع منزلت متعالیه رتبت منیع مرتبت مناقب و مفاخر انتباه محامد و محاسن
اکتساه عوالا و معلا دستگاه مستغنی الالقاب قبله گاهی شده بود در رسیده و در اشرف زمانی یعنی در شب
بیست و چهارم شعبان شمع بزم افروز ملهمه فانوس خیال زاویه نشینان دوری گردید حقا که از مشاهده آن
مطلع انوار مایده روح و از مطالعه آن مخزن اسرار فایده فتوح دیده دل رمد هجران دیدار کشیده کحل الجواهر
دیده افروز تازه دید و دماغ جان بیدماغی مفارقت دیده شمیم حلاوت حیات اندوز بی اندازه شنید
از فقرات بلاغت سمات میمنت صفاتش آیات بینات مجموعه کمالات و استعداد از ثمر سلیمان هویدا
و ظاهر و از سطور فصاحت سطور اقتباس دستورش آثار انوار تجره حالات و استعداد لائمه الا المطهرون
آشکار او باهر از التیام نقود کلمات مودت و عطوفت آیین و انتظام جواهر مکالمات خلت و رافت قرین
درر معاذ آبدار و غرر لآلی شاهوار ما انت بنعمت ربک بمجنون در سفینه گنجینه سینه جهره گشا
نمود امید که بمقتضای الکریم اذا وعد وفا خورشید کردار در فصل بهار متوجه سمت اکراس گردیده
حدیقه دل سرما زده بهمن دوری را باشعه انوار جمال فیض آثار تازه و خرم گردانند بمنه و کرمه

در حاشیه کتابت عزیزی بعزیزی بطریق لغز نوشته شده

دعای داعی را بخدمت ناطق کلام عبرانی ملک زلیخا زمان حیرانی قاطع انامل دلدادی عزیز مصر مهربانی
آنکه بشمامه جامه دوستی روشنی بخش دیدها معتکفان بیت الحزن فراق گردیده شوخ طبعی که
چون گوی بازی گند ضعف و حد موسی را تیغ اعتبار کرده برلب دلبران زیبا جهان و روح

اقرا کرده و کامل عیاری که اگر میزان منطقه اش بدست صرافان دانش افتد بعد از تشویش نصیب کردن
دشمنان با دو چهار دانگی که بعد از نقصان شش صد و پنجاه بر جا میماند و تمام ارکان که بعد از نقصان
اسقاط مخرج نصف خمس و بر هم خورده و بعبارت دیگر بعد از اخراج مخرج قدر مخرج غلات و بر هم
زدگی و واضح تر از این اینکه بعد از حذف ثلث نصاب اول یا ربع نصاب ثانی مصداق آیه وافی
هدایه صفرا فاقع لونها و تقدیم و تاخیر جمیع افعال آینده را سرکاری میتواند نمود و خبر از استقبال
نیز میدهد برسانند و عذر شوخی را شوخی مشار الیه دانسته معذور خواهند داشت

[illegible]

[illegible]

این چند رقعه و فقیر ... کاتب این حروف رسیده بود ... عالیحضرت ... مناقب و ...
... بیادگار نوشته ... سنه ۱۱۱۰

من الادلة الدالة على امامة علي بن ابي طالب عليه السلام المذكورة

في منهاج الكرامة للعلامة الحلي قدس الله روحه

التي رويها كبار رواة اهل السنة قوله تعالى قل

لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى روى

احمد بن حنبل في مسنده عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية

قالوا يا رسول الله من قرابتك الذين وجب علينا مودتهم قال علي

وفاطمة وابناهما وكذا في تفسير الثعلبي ونحوه في الصحيحين

وعن علي من الصحابة الثلثة لا تجب مودته فيكون علي عليه السلام

افضل فيكون هو الامام ولان مخالفته تنافي المودة وامتثال

اوامره يكون مودة فيكون علي عليه السلام واجب الطاعة وهو

معنى الامام ٥ كتبه المذنب الخاطي محمد امين الحسيني الآملي

هو

[illegible]

اللهم انی اسئلك الايمان بك والتصديق بنبيك والعافية

من جميع البلاء والشكر

على العافية والغنى عن

شرار الناس

كتبه محمد امين الحسيني

روایت است از مقاتل که گفت | مروی | اند سئل هود ...

هر که این دعا را شب جمعه چهل | امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام

ویکنوبت بخواند | بان الاهو
اگر نا شب جمعه دیگر حاجت | ولا یا بنی الا و هو
آورد و انشود بر مقاتل لعنت کند بسیار | مذکور فی کتاب العزیز کما قال
مجرب و از موده است سبحان القادر | والمعما البرهن کود فینا فاجا علیهم
الذی لم ینل سبحان العالم الذی | قد یخرج من الآیة الکریمة
لا یجهل سبحان الجود | من ذات الا هو الذین اتقوا
الذی لا یبخل | اسم هود فضرق
 | وجنر

سبحان الحلیم الذی لا یعجل | یعنی لفظ هو یاخذ نا صیه

سبحانه یا اعظم شانه والحمد | الدابة وهو الدال فیصیر هود

الحمد لله رب العالمین | من الکنوز
افض حاجتی یا ارحم الراحمین | وحکی ان مجوسیا نصدق
ولی الخیر اللهم | بدینار فقال له
لله | یوما تابعه هذ التصدق نعتذ ذلک
روز دوشنبه ... ربیع الاول ... | ما ینفعک هذ ونظر الی السماء
... | فقال المجوسی
... | اذا بزبغه سقطت
... | علیه

مکانات لسماحة ذا وخلی | وا من من مخافة یوم بوس

وما نال مجرفهم جوادا | ولو کان الجواد من المجوسی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

قال السید الرضی رضی الله عنه فی کتاب نهج البلاغة
گفته است سید رضی راضی باد خدای عز وجل از او در کتاب نهج البلاغه

روی ان صاحبا لامیر المؤمنین علیه السلم یقال
که روایت شده که یکی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلم که او را گفتندی

له همام کان رجلا عابدا فقال له یا امیر المؤمنین
همام و در عبادت کننده بود پس با آن حضرت گفت که یا امیر المؤمنین

صف لی المتقین کانی انظر الیهم فتثاقل عن جوابه ثم قال
ذکر کن از برای من صفات متقیان را بنوعی که گویا من ایشان را میبینم پس آن حضرت درنگ کرد از جواب وی و بعد از آن گفت

علیه السلم یا همام اتق الله واحسن فان الله مع
ای همام از خدا حذر کن و نیکو کار باش زیرا که خدای عز وجل با

الذین اتقوا والذین هم محسنون فلم یقنع
جماعت است که از وی حذر میکنند و با جماعت نیکو کار است پس اکتفا نکرد

همام بذلک القول حتی عزم علیه فال فحمد الله
همام بدین قول تا آنکه آن حضرت را قسم داد یا آنکه در این مطلب جد نمود پس حمد کرد

واثنی علیه وصلی علی النبی صلی الله علیه وآله
آن حضرت حمد و ثنای الهی کرد و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد

ثم قال اما بعد فان الله سبحانه وتعالی
بعد از آن گفت اما بعد از حمد و صلوة پس بتحقیق که خدای سبحانه و تعالی

حين

خلق الخلق حيث خلقهم غنيا عن طاعتهم امنا
من معصيتهم لانه لا يضره معصية من عصاه
ولا تنفعه طاعة من اطاعه فقسم بينهم معايشهم
ووضعهم من الدنيا مواضعهم فالمتقون فيها
هم اهل الفضايل منطقهم الصواب وملبسهم
الاقتصاد ومشيهم التواضع غضوا ابصارهم
عما حرم الله عليهم ووقفوا اسماعهم على العلم
النافع لهم نزلت انفسهم منهم في البلاء كالذي
نزلت في الرخاء لولا الاجل الذي كتب الله عليهم
لم تستقر ارواحهم في اجسادهم طرفة عين

لو

شوقا الى الثواب وخوفا من العقاب عظم
الخالق في انفسهم فصغر ما دونه في اعينهم فهم
والجنة كمن قد راها فهم فيها منعمون وهم و
النار كمن قد راها فهم فيها معذبون قلوبهم
محزونة وشرورهم مامونة واجسادهم نحيفة
وانفسهم عفيفة صبروا اياما قصيرة اعقبتهم
راحة طويلة تجارة مربحة يسرها لهم ربهم ارادتهم
الدنيا فلم يريدوها واسرتهم ففدوا انفسهم
منها اما الليل فصافون اقدامهم تالين لاجزاء
القرآن يرتلونه ترتيلا يحزنون به انفسهم و

وحاجاتهم خفيفة

تالون

يستثيرون به دواء دائهم فاذا مرّوا باية
فيها تشويق ركنوا اليها طمعا وتطلّعت
نفوسهم اليها شوقا وظنّوا انها نصب اعينهم
واذا مرّوا باية فيها تخويف اصغوا اليها
مسامع قلوبهم وظنّوا انّ زفير جهنّم
وشهيقها فى اصول اذانهم فهم حانون على
اوساطهم مفترشون لجباههم واكفّهم وركبهم
واطراف اقدامهم يطلبون الى الله تعالى فى
فكاك رقابهم واما النهار فحلماء علماء ابرار
اتقياء قد براهم الخوف برى القداح ينظر

اليهم

اليهم الناظر فيحسبهم مرضى وما بالقوم من مرض
ويقول قد خولطوا ولقد خالطهم امر عظيم
لا يرضون من اعمالهم القليل ولا يستكثرون
فهم لانفسهم متّهمون ومن اعمالهم مشفقون
اذا زكّى احدهم خاف ممّا يقال له فيقول انا
اعلم بنفسى من غيرى وربّى اعلم منّى بنفسى اللّهم
لا تؤاخذنى بما يقولون واجعلنى افضل ممّا
يظنّون واغفر لى ما لا يعلمون فمن علامة
احدهم انّك ترى له قوّة فى دين وحزما
فى لين وايمانا فى يقين وحرصا فى علم وعلما

الكثير

منهم

في حلمٍ وقصداً في غناً وخشوعاً في عبادةٍ و
وتجمّلاً في فاقةٍ وصبراً في شدّةٍ وطلباً في
حلالٍ ونشاطاً في هدًى وتحرّجاً عن طمعٍ يعمل
الاعمال الصالحة وهو على وجلٍ يمسي وهمّه
الشكر ويصبح وهمّه الذكر يبيت حذراً ويصبح
فرحاً لما حذر من الغفلة وفرحاً بما اصاب
من الفضل والرحمة ان استصعبت عليه
نفسه فيما تكره لم يعطها سؤلها فيما تحبّ
قرّة عينه فيما لا يزول وزهادته فيما لا يبقى
يمزج الحلم بالعلم والقول بالعمل تراه قريباً امله

غنى

حذراً

قليلاً زلله خاشعاً قلبه قانعةً نفسه منزوراً
اكله سهلاً امره حريزاً دينه ميتةً شهوته
مكظوماً غيظه الخير منه مأمول والشرّ
منه مأمون ان كان في الغافلين كتب في
الذاكرين وان كان في الذاكرين لم يكتب من
الغافلين يعفو عمّن ظلمه ويعطي من حرمه
ويصل من قطعه بعيداً الفحشه ليّناً قوله
غائباً منكره حاضراً معروفه مقبلاً خيره
مدبراً شرّه في الزلازل وقورٌ وفي المكاره
صبورٌ وفي الرخاء شكورٌ لا يحيف على من

يبغض ولا يأثم فيمن يحب يعترف بالحق

قبل ان يشهد عليه لا يضيع ما استحفظ

ولا ينسى ما ذكر ولا ينابز بالالقاب

ولا يضار بالجار ولا يشمت بالمصائب

ولا يدخل في الباطل ولا يخرج من الحق

ان صمت لم يغمه صمته وان ضحك لم يعل

صوته وان بغي عليه صبر حتى يكون الله

هو الذي ينتقم له نفسه منه في عناء

والناس منه في راحة اتعب نفسه

لاخرته واراح الناس من نفسه بعده

عمن تباعد عنه زهد ونزاهة ودنوه

ممن دنا منه لين ورحمة ليس تباعده

بكبر وعظمة ولا دنوه بمكر وخديعة

قال فصعق همام صعقة كانت نفسه

فيها فقال امير المؤمنين عليه السلام

اما والله لقد كنت اخافها عليه ثم قال

هكذا تصنع المواعظ البالغة باهلها

فقال له قائل فما بالك انت يا امير المؤمنين

فقال عليه السلام ويحك ان لكل اجل

وقتا لا يعدوه وسببا لا يتجاوزه فمهلا

لا تعد لمثلها فانّما نفث الشّيطان علی لسانك

دیگر چنین سخن مگو که این سخن شیطان بر زبان تو دمید و با غوا او گفت

حسب الفرموده مخدوم الفقرا میرزا محمد بیگ سلمه الله تعالی اقل الله تعالی الغنی محمد باقر بن علاء الدین محمد الحسنی الملقب بکلستانه عفی

این اوراق گردید ۱۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم قال الاصمعي فبينا انا اطوف بالبيت	فاذا انا بغلام متعلّق باستار الكعبة وانت يا حيّ يا قيوم
ذا الليل قد ولّت بك مستغفرا ويدعو الله العزيز الاله الاربعة الابيات	ادعوك ربّي حزينا هائما قلقا فارحم بكائي بحقّ البيت والحرم
يا من يجيب دعاء المضطرّ في الظلم يا كاشف الضرّ والبلوی مع السقم	ان كان جودك لا يرجوه ذو سفه فمن يجود علی العاصين بالكرم

ثم بعد اتمام ذلك انشا يقول
عين وهو هذا

اتيت باعمال قباح ردية
وما في الورى خلق جنى كجنايتي

الا ايها المأمول في كل حاجة
اليك شكوت الضر فاسمع شكايتي

فزادي قليل لا اراه مبلغ
اللزاد ابكي ام لبعد مسافتي

الا يا الهي انت [illegible] ذلتي
فهب لي ذنوبي كلها واقض حاجتي

اتحرقني بالنار يا غاية المنى
فاين رجائي ثم اين مخافتي

ثم سقط على الارض مغشيا فاذا
هو زين العابدين عليه السلام

ما هذا البكاء والجزع وانت من اهل بيت
النبوة ومعدن الرسالة

وقعت راسه الكريم في حجري وبكيت
فقطرت دموعي على خده

الم تقرأ قول الله انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا

ففتح عينيه وقال [illegible]
علينا [illegible]

حرره العبد [illegible] الفقير [illegible]
ابن [illegible] محمد [illegible]

لمعویه علیه الهاویه	الی امیر المؤمنین علیه السلام
علی قدری علی قدرک	نصیبک یصیبک

جوابه علیه السلام

عزّک غرّک فصار قصار ذلک ذلّک فاخش

فاحش فعلک فعلک تهدا بهذا — صلوات الله علیه

از سبقت صوری خلافت مقصود جز عرض کمال ولی الله نبود

افتاد پسه صوری چه پس از النفی پیداست که رتبه گدا این افزود

کان ابو عبد الله علیه السلام یصلی عن ولده فی کل لیلة رکعتین وعن والدیه فی کل یوم رکعتین قلت له جعلت فداک کیف صار للولد اللیل قال لان الفراش للولد قال وکان یقرأ فیهما انا انزلناه فی لیلة القدر وانا اعطیناک الکوثر — تهذیب

عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال لا تجد فی اربعین اصلعا رجل سوء ولا تجد فی اربعین کوسجا رجلا صالحا واصلع سوء احب الی من کوسج صالح — عیون

قال رسول الله صلی الله علیه واله ثلثة یحسن فیهن الکذب المکیدة فی الحرب وعدتک زوجتک والاصلاح بین الناس — خصال

قال ابو عبد الله علیه السلام ان المؤمن لیهول علیه فی نومه فیغفر له ذنوبه وانه لیمتحن فی بدنه فیغفر له ذنوبه — کافی

[illegible]

[illegible]

[illegible] عليه السلام [illegible]

[illegible] قطع يمينك [illegible]

[illegible] فما قطعت [illegible]

[illegible] الحسن [illegible] عليه السلام [illegible]

[illegible] قال [illegible] والله ما قطعت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم باب ادخال السرور على المومن عن ابی حمزة
الثمالی قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله
علیه واله من سر مؤمنا فقد سرنی ومن سرنی فقد سر الله عن
جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال تبسم الرجل فی وجه اخیه
المؤمن حسنة وصرفه القذی عنه حسنة وما عبد الله بشیٔ
احب الی الله من ادخال السرور علی المؤمن عن عبید الله بن الولید
الوصافی قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول ان فیما ناجی الله
عزوجل به عبده موسی علیه السلم قال ان لی عبادا ابیحهم جنتی
واحکمهم فیها قال یا رب ومن هؤلاء الذین تبیحهم جنتك وتحکمهم
فیها قال من ادخل علی مؤمن سرورا ثم قال ان مومنا کان فی
مملکة جبار فولع به فهرب منه الی دار الشرك فنزل برجل
من اهل الشرك فاظله وارفقه واضافه فلما حضره الموت
اوحی الله عزوجل الیه وعزتی وجلالی لو کان لك فی جنتی
مسکن لاسکنتك فیها ولکنها محرمة علی من مات بی مشرکا ولکن
یا نار هیدیه ولا تؤذیه یؤتی برزقه طرفی النهار قلت من الجنة

[illegible]

وقال بابی انت وامی یا وارث علم النبی

قال من حيث يشاء الله عن علی بن الحسين صلوات الله عليهما قال قال
رسول الله صلی الله عليه وآله ان احب الاعمال الی الله عز وجل
ادخال السّرور علی المؤمنين عن سدير الصيرفی قال قال ابو عبد الله
عليه السلم فی حديث طويل اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج
معه مثال يقدمه امامه كلما رای المؤمن هولا من اهوال القيمة
قال له المثال لا تفزع ولا تحزن وابشر بالسّرور والكرامة من
الله عز وجل حتی يقف بين يدی الله عز وجل فيحاسبه حسابا
يسيرًا ويامر به الی الجنّة والمثال امامه فيقول له المؤمن
يرحمك الله نعم الخارج خرجت معی من قبری وما زلت تبشّرنی
بالسّرور والكرامة من الله حتی رايت ذلك فيقول من انت
فيقول انا السّرور الذی كنت ادخلته علی اخيك المؤمن فی
الدنيا خلقنی الله عز وجل منه لابشرك ٥ والسّلم علی من
اتبع الهدی

هو العزيز

ای نام تو دیباچه دیوان کمال
ای ذکر تو آرایش عنوان جلال

آغاز سخن بحمد و ثنای تو بهست
انجام سخن بمدح تو بهتر

از باده فیض صبح فیاضت
شد جام دل اهل سخن مالامال

چکار بیرون چو حباب از کوثر
سر در پای تو نهادند همه

بر آئینه ضمیر مهر تخمیر ارباب دانش و اصحاب بینش منکشف و ظاهر و منجلی و باهر است
که عالی فطرتان که قدم همت بر معراج بلند پایه جودت طبیعت دارند در ادای
سپاس و ستایش کبریای الهی چون نقش قدم خاک نشین طریق حیرتند
و شکفته طبعان که از گلهای رنگارنگ فکرت جیب و دامن سفینه خیال را
پر میتوانند کرد در بحر این اندیشه چون موج سرگشته گرداب ملالتند
فکرشان در معرفت کنه ذات مقدس مانند حباب پوچ و بیحاصل و ذکرشان
بجز اعتراف بعجز و قصور و انکسار از درجه اعتبار ساقط و زایل است

حقا که قلم را در قدم اول پای بر سنگ ملامتست و عقل را در کام
نخستین سر گشتگی بادیه حیرت و ندامت پس همان به که ذائقه
ناطقه را شهد چاشنی ادب چشانیده بعد از اهداء تحفه درود
نامعدود بر روح رسول حضرت واجب الوجود اعنی احمد محمد محمود
علیه و آله الصلوات الملک المعبود زبان جان را بترنم ذکر شمه از مناقب
مسند نشین عرش ولایت که تشریف خلعت کرامت نمایه انما ولیکم الله
بر قامت والای آن مولی رسا و ترصیف مقاله سلونی عما دون
العرش فرقی از وصف الحال آن سید اوصیا است گویا گردانم
لهذا حدیث مختصری از طریق مخالفین مذهب حق در صفحه این صحیفه
دلکشا ثبت نمودم تا مضمون بلاغت مشحون آن روح فزای جان
دوستان و برهان قاطع کردن گردنکشان و حجت ساطع بر جمیع
منکران باشد و بالله التوفیق و علیه التکلان

روی الفاضل الکامل علی بن عیسی الاربلی رحمه الله فی کتابه
روایت کرده است فاضل کامل علی بن عیسی اربلی در کتاب خودش
کشف الغمة عن ابی المؤید موفق بن احمد الخوارزمی
کشف الغمه از ابی المؤید که نامش موفق پسر احمد خوارزمی

الشافعی بالاسناد عن علی علیه السلم قال قال رسول الله
شافعی که از محدثان سنیان است بسند خودش از علی علیه السلم یعنی روایت از آنحضرت کرده که گفت گفته است رسول خدا
صلی الله علیه و آله ان الله تعالی جعل لاخی فضائل
کثیرة
بدرستیکه خدای تبارک و تعالی قرار داده است از برای برادرم فضیلتها
لاتحصی فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا بها
که از بسیاری شمار نمیتوان کرد پس هر کسیکه بخاطر بیارد فضیلتی از فضیلتهای آنحضرت را در حالتی که اقرار بآن داشته باشد
غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و من کتب
بیامرزد خدای عز و جل از برای آنکس هر گناهی که پیش کرده و هر گناهی که خواهد کرد و کسیکه بنویسد
فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له
فضیلتی و منقبتی از فضیلتهای آنحضرت را متصل ملائکه استغفار و طلب آمرزش میکنند از برای آنکس
ما بقی لتلک الکتابة رسم و من استمع فضیلة من
مادام که باقی مانده باشد آن نوشته را نشانی و کسیکه گوش بدهد از روی فضیلتی از
فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع
فضائل آنحضرت بیامرزد خدای عز و جل از برای آنکس گناهانی را بسبب شنیدن کسب کرده است
و من نظر الی کتاب من فضائله غفر الله له الذنوب
و هر کسیکه نگاه کند بسوی کتابی و مجموعه از فضائل آنحضرت بیامرزد خدای عز و جل از برای آنکس
التی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر الی وجه امیر المؤمنین
گناهانی که بسبب دیدن کسب کرده است بعد از آن رسول خدا فرمود که نگاه کردن بر روی مبارک امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب عبادة و ذکره عبادة لا یقبل الله
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه عبادتست و بخاطر آوردن آن حضرت عبادتست قبول نمیکند خدای عز و جل
ایمان عبد الا بولایته و البراءة من اعدائه تم
ایمان هیچ بنده مگر باعتقاد ولایت و امامت آنحضرت و مگر به بیزار بودن از دشمنان آنحضرت علیه السلام

وروى ابو المؤيد الخوارزمي في مناقبه عن علي عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله

وباز روایت کرده خوارزمی شافعی در کتاب مناقب خودش از علی ع از رسول خدا ص

قال يا علي لو ان عبدا عبد الله مثل ما قام نوح في قومه وكان له مثل احد ذهبا

حضرت فرمود یا علی اگر بنده عبادت الهی کند بقدری که حضرت نوح ایستاد در میان قوم خود و بوده باشد برای آن بنده مثل کوه احد از طلا

فانفقه في سبيل الله ومد في عمره حتى حج الف عام على قدميه ثم قتل

و آن همه را در راه خدا خرج کند و عمر داده شود آن بنده آنقدر که هزار حج کند همه را با پاهای خود یعنی پیاده بعد از آن کشته شود

بين الصفا والمروة مظلوما ثم لم يوالك يا علي لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها

آن بنده در میان صفا و مروه بظلم یعنی شهید شود پس اعتقاد بولایت و امامت تو نداشته باشد یا علی بوی بهشت نخواهد شنید و در بهشت داخل نخواهد شد

تم الحديث

[illegible]

ابوالغفور

این چند کلمه در حالت استعجال و غایت ضیق مجال و نهایت [illegible]
تشویش احوال حسب الامتثال آن زبدة الاقران والامثال
مجموعه دانش و کمال و بیت الغزل دیوان افضال دیباچه کتاب اهلیت و سرلوحه جریده
آدمیت [illegible] حاجی محمد [illegible] بتاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۱۱۱ [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

ناد عليا مظهر العجائب تجده عونا

لك في النوائب كل هم وغم سينجلي

بنبوتك يا محمد وبولايتك يا علي يا علي يا علي

هو العلی

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم انی اسئلک بکلماتک ومعاقد عزک وسکان سماواتک وارضک وانبیائک ورسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسرا اللهم صل علی محمد وآل محمد وان تجعل لی من عسری یسرا

همه رقم داغ چهره ام کاهی لکه	هو	طالع [illegible] وبخت [illegible]
[illegible] پایان [illegible]		این عمر دراز سخت [illegible]

درایام [illegible] سینه گرانش [illegible] استهام [illegible] [illegible]

دام [illegible] معلم [illegible] سخنوری باخدای بحار رفتار دانش [illegible]

[illegible] صورت هیولانی نفس ناطقه ابدان سخن [illegible]

صدق مفهوم [illegible] ارباب صحرومی [illegible] صاحب [illegible]

باصوفیا [illegible] عالم [illegible] والکرام [illegible]

[illegible] شیده بزم دلی [illegible]		از رشک تو در [illegible]
روی تو مهر [illegible]		[illegible] ذره با قنات [illegible]

این [illegible] موقوف و تولا درآمد این [illegible] مدار [illegible]

[illegible] شده [illegible] بعنوان [illegible] قلم [illegible]

والم [illegible] و درجهان [illegible] خیال [illegible]

[illegible] صفی حیدر [illegible] انحراط [illegible]

[illegible] عین [illegible] این [illegible]

در سینه [illegible] وصف [illegible] دارم		[illegible] صفت [illegible] دارم
[illegible] شده ام از صرصر [illegible]		[illegible] رنهار [illegible] دارم

[illegible] حیدر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

منه از دامن صحرای گمنامی قدم بیرون
مرو از خانهٔ آسوده‌دلی شد غم برون
کند شرم از نسیم گلشن بوی تو مجروحم
دلم از کوچه‌باغ زلف نگذارد قدم بیرون
نگرده انجمن خالی ز وجود من که با فغان
غمت از دل برود تا دامن صبح عدم بیرون
لبان شام و فوت روزگارم تیره شد هنوز
برا از خانه‌ای خور همچو در صبحدم بیرون
مگر حرف نامت بر زبان بی‌اختیار آید
چو آهی گرد دل غمناک آید دمبدم بیرون
چنان آمیخته با شیرهٔ جان شکر نامت
که بی‌یادت نفس از سینه نگذارد قدم
جاخم راز خود نشنیدم از خلوت‌سرای دل
مرو هر لحظه چنین آوازهٔ جود و کرم بیرون
تعلقی بین که خندید جفا با زخم نمی‌گردد
مجنبها دور بیت ز خاطر نکشیم بردن
شود در شهرت شیرین و لیلی خط بطلان
اگر از دو فر حسنت نویسم یک رقم بیرون

وله

چشم امید از عطای خلق ما برداشتیم
مقصد کونین ازین یک گشت با برداشتیم
غنچه‌سان جمعیت ای گل از هستی خواجه برد
گل صفت آشفتگی زین باغ ما برداشتیم
مرغ خواب بیخودی شد زنده او وقت عیسی
خیر چو اسر از باد در آمد سر رجا برداشتیم
زر نباید مقصدی خوب اسرار از باب دهر
چشم لطف از خلق و عبرت زین سرا برداشتیم
رنگ زعفران در زمین بندگان ما ریختیم
کرده خجلت از چمن سر زا برداشتیم
غیر ناکامی درین هیچ مذهب حاصل نگشت
دست دل از دامن این مو خار برداشتیم

بشارة فی فرقة الشیعة | سلام و محمد لا علی ابن ابی طالب

وقال رسول الله صلعم لعلی ابن ابی طالب سرورا | مستبشرا ابتسم ثم رد علیه السلام فقال ابا الحسن

اقبلت علی تلک الیوم فقال حسب الحزن اعلم ان فی هذه الساعة نزل علی جبرئیل علیه السلام وقال الحق

یقرئک السلام ویقول بشر علیا ان شیعته المطیع والعاصی من اهل الجنة فلما سمع مقالته خر ساجدا

ورفع یدیه الی السماء ثم قال اشهد لله علی انه وهبت لشیعتی نصف حسناتی فقالت فاطمة علیها السلام

اشهد یا رب انی وهبت لشیعته نصف حسناتی فقال الحسن مثلها وقال الحسین مثلها وقال النبی

ما انتم باکرم منی اشهد یا رب انی وهبت لشیعته نصف حسناتی فقال الله ما انتم باکرم منی

انی قد غفرت لشیعة علی | ومحبیه الی یوم القیامة

محدود

فصل فی فضیلة | علی ابن ابی طالب علیه السلام

رواه مجاهد بن لیث عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلعم لما خلق الله تعالی آدم علیه السلام ونفخ فیه من روحه عطس

آدم فقال الحمد لله فاوحی الله الیه حمدتنی عبدی وعزتی وجلالی لولا عبدان ارید ان اخلقهما فی دار الدنیا ما خلقتک

قال الهی فیکونان منی قال نعم یا آدم ارفع رأسک وانظر فرفع رأسه فاذا مکتوب علی العرش لا اله الا الله

محمد رسول الله ونبی الرحمة وعلی حجة الله من عرف حق علی زکی وطاب ومن انکر حقه لعن وخاب اقسمت بعزتی ان ادخل

الجنة من اطاعه وان عصانی واقسمت بعزتی ان ادخل النار من عصاه وان اطاعنی

وله نظم | ما قال

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست | که ترکنی سر انگشت و صفحه بشماری

ملا[illegible]

[illegible]

نقلست که ملا حسن واعظ در توی وعظ میگفت که عسکر را با چهار ساید که حرمل [illegible] هفت هزار وب

بگوید رسول صلعم نازل شد که از خضر [illegible] که کعوب امیر المومنین [illegible] نوب [illegible]

واعظ جبین [illegible] که او از شیخ درکه [illegible] است خواست جوابا مطابق اعتقاد [illegible]

در ساعت [illegible] که [illegible] از حضرت رسول صلعم [illegible] که [illegible]

السلام [illegible] بعد از [illegible] هرکه [illegible] لازم دار [illegible]

[illegible] حب الوطن [illegible] کوهر [illegible] دالن [illegible] خنجر [illegible]

عظمت [illegible] آب و [illegible] وار [illegible] صاحب [illegible]

فرخنده [illegible] جبه دکنار ای [illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible] از [illegible] بیا [illegible] شکسته [illegible]

کردیده [illegible] خاطر [illegible] باشند امید که [illegible] رب العباد

هر گره در دل [illegible] باشد مرا	مرهم [illegible] اگر [illegible] باشد مرا
از بی اظهار حال خود [illegible]	[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

قلمی	گرجی
[illegible]	[illegible]

عریضه به پادشاه

از رو بزرگان نویسند

[illegible]

کاغذی که برادر و امثال نویسند

[illegible]

۱۷۹

۱۷۳

رساله گلستن نگار

جلد ... نوحه ...

۸۰



۱۷۴



هذا دعاء طاعون لوبا

یا من لطفه لم یزل	عطفی بنا فیما نزل
انت القوی نجّنی	من قهرک یوم الخلل
لی خمسة عطفهم	حرّ الوباء الحاطمه
المرتضی والمصطفی	وابناهما والفاطمه

[illegible]



